

بشنو از نی

نویسنده : علی صفایی حائری

## مقدمه

آنها که هستی و زندگی شان را در رفتن ها دیده اند و ماندن را گنبدیدن و پوسیدن ، این ها در این جریان ، در این حرکت ، در این رفتن ، با مانع ها و درگیری هایی روبرو می شوند؛ مانع ها و درگیری هایی که همه جا خانه گرفته اند، در درون آنها، در خانه آن ها، در محل شهر و جامعه و در تمام جبهه ها. این درگیری هایی مستمر، ناچار بحران ها، التهاب ها، اضطراب ها و زلزله هایی ، به وجود می آورند و روح ها هرچند به قدرت کوه ها باشند، با چنین زلزله هایی همراه خواهند شد. این اضطراب و زلزله ، یک عامل طبیعی است که می توان در برابر آن چند گونه عکس العمل داشت . این ها می توانند، با چنین زلزله هایی همراه خواهند شد.

این اضطراب ها و زلزله ها علامت نقص نیست ، اگر انسان بتواند به پیوندهای محکم تر و قدرت های بیشتری برسد و این که در رسول و همراهانش به جای سستی و عقب گرد، طلب و حرکت به وجود می آورده بود؛ طلبی برای پیروزی و حرکت به سوی نصر. الا آن نصر الله قریب .<sup>(2)</sup> و یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت<sup>(4)</sup> این است که رسول باید از شب ها، خلوتی و پیوندی و ربطی خودش بسازد؛ قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه و رتل القرآن ترتیلا، اناسنلقی علیک قولا ثقیلا ان ناشئه اللیل هی اءشد وطاء و اقوم قیلا<sup>(6)</sup>

## قرآن

قرآن را گاهی برای رسیدن به تسلط و آشنا شدن با تمامش می خوانیم ، در این مرحله باید قرائت زیاد باشد و مستمر تا آنجا که قرآن همچون سرودی آشنا در تو جریان بگیرد.

پس از مرحله ی تسلط، مرحله ی تثبیت و بهره برداری ، در هنگام تزلزل هاست ، ناچار آنها که بر 3 همه آیه مسلط هستند، هنگام بحران ها آیه ای را می بینند که در آنها بزرگ شده و بر آن همه آیه مسلط هستند، هنگام بحران آیه ای را می بینند که در آنها بزرگ شده و بر آنها جلوه کرده و تمام وجود آنها را گرفته است . آگاهی و تسلط مقدمه ی این مرحله ی ترتیل ، و تزلزل زدایی است .

شاید اوایل بلوغم بود که کارهایم را حساب می کردم و قله هایم را تخمین می زدم و راهم را ارزیابی می کردم . و پس از این همه به خودم رو می آورم که چه دارم . در این هنگام به امکانات و وابستگی ها از قدرت و ثروت و دوست ها و خویش ها و حتی دست و پا و مغز و شعور و استعداد های خودم فکر می کردم و می دیدم که این ها چقدر هنگام احتیاج از من دور می شوند. هنگامی که در کنار صندوق هایی از ثروت و جواهرات تشنه و گرسنه مردند. و می دیدم قدرت هایی که به ضعف رسیدند. و بهارهایی که پاییز شان رسید. و می دیدم مه چگونه دوست ها که تمام بار ثروت و قدرت را من باید به دوش بگیرم .

و می دیدم که تمام خلق زنده را من باید همراهی کنم . خلقی که دو دسته اند: یا نمی خواهند کاری کنند و یا نمی توانند. با این دیدارها از قله ها و راه های

دشوار و از این نیروها و همراه های بی خیال ، سرم گیج می رفت و وحشت ،  
توانم را می گرفت که چگونه با این مرده ها و ثروت و قدرت .

و یا میرنده ها-دوست ها و خویش ها و- کارم و راهم را شروع کنم ؟ پس  
از این دیدارها و وحشت ها و تنهایی ها، گویا این آیه دوباره و تازه نازل شده  
باشد، در من بزرگ می شد. گویا از تمام هستی می شنیدی که اگر ضعیفی و  
تکیه گاه می خواهی توکل ... **توکل علی الہی الذی لایموت** .<sup>(8)</sup> هنگامی که تتور  
جنگ گرم می شد، ما به رسول پناه می آوردیم و در این برج عظیم امن و در  
این قله ی بزرگ امان آرام می گرفتیم ، که رسول با قرآن به ثبات رسیده بود و  
آیه ها که در جایگاه های مناسب و قطعه قطعه نازل می شدند، او را به ثبات و  
امن رسانده بودند.

دشمن ها می گفتند: چرا قرآن یک باره نازل نمی شود و تکیه می آید. این  
گونه تنزیل به خاطر این است مه سینه و قلب رسول را آرام کند؛ **کذالک لنثبت**  
**به فؤادک ورتلناه ترتیلا**.<sup>(10)</sup> قطعاً شکسته می شوند، اما آنچه بدان امیدی نیست ،  
شاید باری بیاورد.

و این است که می گوید: **کن لما لاترجوارجی** ، به آنچه امید نداری امیدوارتر  
باش ، **فان موسی جاء مقتبسا ورجع نبیا** چون موسی به امید آتش آمد و به آتش  
نرسید، اما پیامبر بازگشت .<sup>(12)</sup> آنها که نخواهند در یک جمله ، از فقیرند و نشان  
بدهند که غنی و سمیع و مجیبی هم هست . این ها با دعا فقط می خواهند از  
این ربط و پیوند و از این وجود ربطی و وابسته نشانی بدهند و می خواهند که  
غنا و قرب و سمع . اجابت او را یک جا امضاء بنمایند.

با این دید از دعا و در آن زمینه ی بحران و گرفتاری که راه رفته ها به پیوندهایی نیاز دارند، می توانیم به نمونه دعایی است از ابو حمزه ، از امام سجاد علیه السلام .

راستی این دعا درس است ، برای آنهایی که به جز از خویشتن درس نمی گیرند و جز با زبان خود اصلاح نمی شوند و جز از خویش از کسی نمی پذیرند.

آنها که دیوارهای غرور و کبر و حساسیت و بدبینی ، وجودشان را فرا گرفته و از بیرون به آنها راهی نیست . این ها می توانند با دعا و با زبان خویش به خود بیاموزند.

با این دید، دعا درسی است که باید آن را آموخت و سپس همراه نیازها و در لحظه های بحرانی با جمله هایی از آن ، زندگی کرد، همان طور که قرآن را دو نوع قرائت می کردیم .

و اگر از این چنین دیدی در ما آمد، که از دعا درس بگیریم ، آن هم در لحظه هایی که اسیر دیوارهای کبر و غرور هستیم و یا در لحظه هایی که در جایگاه و بلندی از پست ها و مقام ها نشسته ایم که صدای پایینی ها به ما نمی رسد، همچون زمین های بلندی که جز از باران آب نمی گیرند و قله هایی که جز با ابرها دوست نمی شوند، اگر با چنین موضعی به دعا رو بیاوریم ، ناچاریم که پیش از بررسی نمونه ها، با زمینه هایی آشنا شویم و از روش هایی گفت و گو کنیم که امکان بهره برداری بیشتر فراهم شود. این روش ها در روایات وارد شده اند و به اشاره از آن همه سخنی می آوریم .

## 1. تمرکز و حضور

قدم اول و شرط اول در دعا این است که خواسته و نیاز ما باشد، نه تقلید از نیاز مندیهایی که با وجود خویش خواسته اند.

و اگر چنین نیازی در خود حس کنیم و اهمیتش را بیابیم، ناچار به آن خلوت و فراق و حضور و تمرکز می‌رسیم که در شرایط دعا از آن نام‌کی  
برند.<sup>(14)</sup>

اگر نیاز چیزی را درک نمی‌کنی، به تقلید نخواه، که این جز بازیگری نیست. و این بازیگری جز سیاهی قلب و خستگی و دل‌زدگی چیزی نمی‌آورد. آنها که با دل‌بازیگر و تنها با زبان خویش، دعا می‌کنند محروم می‌شوند و رانده و دور.<sup>(16)</sup>

### 3. شناخت موضع و جایگاه خویش

منی که یک لحظه در عمرم با دوست نبوده ام و یک لحظه با او در راه او نبوده ام ، چه توقع دارم که او یک عمر به حرف من باشد و گوش به فرمان من ، گویا من خدای جهان هستم که باید خدا را هم به بیگاری بکشم .

منی که خود را قدرت و نیرو می شناسم و سرود **انا ربکم الاعلی** را زمزمه می کنم ، چگونه می توانم به دعا رو بیاورم و چگونه با دعا به فقر و ضعف و عجز خودم و به غنا و قدرت و قرب و اجابت او اقرار کنم .

آن جدایی و این غرور نمی گذارد که زبان من به خواسته هایم باز شود، مگر آنجا که از حق ، عظمتی را شناخته باشم ، که در کنار او غروری نمی شکند و از او لطفی را سراغ داشته باشم ، که با من به من نمی دهد.

و این است که در دعای ابوحمزه می خوانیم : خدایا من در لحظه ای به تو رو آورده ام که سزاوار حتی شنیدن تو نیستم : من غیر استحقاق لا ستماعک منی و لا استجاب لعفوک عنی . من سزاوار این که از من بشنوی و یا از من بگذری نیستم .

خدا من کسی هستم که اگر کودکی از وضعم و گناهم مطلع می شد کنار می کشیدم : الهی لو اطلع الیوم علی ذنبی غیرک ما فعلته . اما این نه به این جهت بود که تو را کوچک کنم و تو در نظر من خوار باشی و پست باشی و برایم ارزشی نداشته باشی . لانک اهوان الناظرین الی و اخف المطلعین علی ، بل لا نک یا رب خیر الساترین و ارحم الراحمین . بلکه به این خاطر که تو مرا می پوشانی و مرا مفتضح نمی کنی تا شاید با این کرامت و لطف تو ادب شوم و به راه بیایم .

#### 4. تسلط بر دعاها

همانطور که در قرآن دو مرحله بود: تسلط و تثبیت . و حتی بهره برداری از قرآن مشروط به تسلط بر تمام آن بود، همینطور در دعا یک مرحله باید به تمام دعاها مرور کرد و با آنها آشنا شد.

این مرور دو خاصیت دارد: یکی اینکه آنجا که زبان گنگ است و نمی توانیم از احساس خود حرف بزنیم به توضیح هایی می رسیم که بیا و ببین .  
و دیگر اینکه با این مرور، نیازهای ما از سطح آب و آتش و در و دیوار و کفش و کلاه بالاتر می آید و نیرو قدرت بیشتری در خود می بینیم که نه به خود که به تمام خلق می رسیم و غروری در ما می نشیند که نه اینها که تمام بهشت در ما شوری نمی آورد.

آنجا که آن روح ها به تمام هستی قانع نشده اند و می خواهند وابستگی هایشان برید شود و راهشان را طی کنند، چگونه می توانیم ما بخواهیم که سنگ ها و مانع ها و مانع ها را در پیشاپیش ما بریزند.



## 5. زمینه سازی

یک جمله که در یک دعا است ، پیش از آنکه یک جمله باشد یک احساس است و این احساس نیاز، همراه شناخت هایی است و این شناخت ها هم نتیجه تفکرها و مطالعه هایی .

آیا می توان یک کلمه را بر زبان آورد پیش از آنکه احساسش در دل و شناختش در سر توجه و مطالعه و بررسی هایش در تمام حواس ما رخنه کرده باشد؟ و آیا این چنین کلمه ای احساس و پیامش بدست می رسد و در دل می نشیند ؟

مهمترین مرحله برای آنهایی دعاها و میراث عظیم و میراث عظیم نیایش ها را برای درس گرفتن می شناسند، همین زمینه سازی است و همین طرح سؤال در کنار دعاهاست که چرا از این جا شروع شد.

چرا در یک مرحله طلب است و خواهش و سپس استفهام است و سپس حیرت وحشت و دوباره تصمیم و حمد و من و سکون .

با همین اصل می بینی مه دعا چگونه جریان می یابد؟ چگونه از پیچ و خم ها می گذرد و چگونه پیچ . خم های روح تو را می گیرد و با خود می برد.<sup>(18)</sup> و از رزق او خود را محروم کرده ایم .

الهی ، این کلمه را کسی می گوید که پس از تجربه ها، از هر معبود و از هر پناه و از هر تکیه گاه ضربه دیده باشد و رنج کشیده باشد و به او رو آورده باشد، در حالی که ظلم خود و جفای خود را یافته و ضرورت پاداش را یافته و می خواهد اکنون که بازگشته ، او را با شکنجه ها خود عمل او هستند، نه عکس العمل او، بلکه خود عمل او هستند<sup>(20)</sup>

و اکنون تو که خود آگاه شده ای می خواهی که تو را با عقوبت ها ادب نکند  
و با ضربه ها به راه باز نگرداند که تو خود به راه آمده ای

تو در این خواسته ، ذنب ، عقوبت و تائب و راه های گوناگون آن را باید در  
نظر داشته باشی ، مادام که تو خودت را مذنب نمی بینی و حتی معتقد هستی که  
طلبکاری ، مادام که نظام و سنت ها و قانون های حاکم بر هستی را باور نداری

در نتیجه نه عقوبت را خواهی پذیرفت و نه تادیب را خواهی فهمید

و لی هنگامی که ذنب در آن مفهوم وسیع برای تو مشخص شد و تو فهمیدی  
، هر نعمتی ، هر،نگاهی هر حرکتی که در جای خود ننشیند، ذنب است و تو  
فهمیدی که یک ذنب در یک گوشه حبس می شود و ذنب های دیگر را به دنبال  
می آورد، در این موقع است که این گونه با احساس می گوید: الهی لاتودبنی  
بقوبتک .

تو می فهمی که اگر هستی تو و عمر تو برای او نباشد و مصرف بت ها شود  
که تو برای خودت گرفته ای ، رنج می بری و عقوبت می بینی . و این اوست که  
تو را ادب می کند و از این بت ها می کند و ضربه می زند. اینجاست که از او  
می خواهد تا با ضربه ها تو را نسوزاند تو در هنگامی که میان تو و بت هایت  
حائل می شود حيله می کند، تو غافل نمایی و درس بگیری .

ولاتمکری بی فی حیلت

و در حائل شدن هایت مرا به مکر مگیر و در نقشه قرار مده . یعنی نقشه ،  
یعنی ؛ نیرنگ . و حيله ؛ یعنی حائل شدن و فاصله انداختن . پس او حائل می  
شود و میان ما و بتها فاصله می اندازد، میان ما از آن رنج می بریم ؛ چون نمی  
دانیم که برای چه و بخاطر چه اتفاق افتاده اند.

ما ضربه ها، دردها را می بینیم اما از آن درس نمی گیریم و حتی بر آن می شوریم . و این است که در این دعا می خواهد تا در مکر و نقشه نیفتد و در این فاصله دیدن ها، محروم نماند و او را به بازی نگیرند، بیاید و با آگاهی جدا شود تا این جدایی به سوی او باز گردد. قطع و بریدن ها را بپذیرید؛ که انقطاع ، پذیرش این قطع ، که به سوی او باز گردد، که در دعا هم هست ؛ هب لی کمال الانقطاع ، نه قطع ، که انقطاع و نه انقطاع فقط و بی خیال که ؛ الانقطاع الیک . و پذیرش این برش ها در راه او و به سوی او، و گرنه لوطی ها هم در برابر ضربه ها بی خیالند، بایک بابا ولش ، مساءله را حل می کنند و یا در هوا می مانند و به جایی نمی رسند.

در این دعا، از غفران و آموزش شروع نمی کنی ، چون غفران و آموزش وسیله هایی دارد؛ از مهر و قهر، از اندرز و بشارت ، از تهدید و تشویق و از تعلیم و تفهیم . تو می خواهی او با قهر و ضربه ها و مکرهایش تو را ادب نکند و تو را این گونه از بند گناه هایی مه کرده ای و بت های که دارای آزاد نسازد. تو از این وسیله آمرزش و غفران سخن می گویی و به این گونه شروع می کنی تا به خیرها برسی و از بدی ها نجات بیابی ؛ خیرهایی که با او هستند و بدی ها و فقر و ذنب هایی که همراه تو.

## 2. حیرت و تنهایی

من این لی الخیر یارب و لایوجد الا من عندک و من این لی النجاه و  
لاستطاع الایک ؛

کجا من به خوبی ها می رسم ای پروردگار من ، در حالی که نجات جز به  
وسیله تو ممکن پس از پذیرش ستم ها و گناه ها، پذیرش تاءدیت هایی که می  
خواهد ما را از بت ها جدا کند و بین ما و بت ها فاصله بیندازد - حيله - تو به  
طلب و تمنایی می رسیدی با این آغاز؛ معبود من ! الهی ، خدای من ! مرا با  
شکنجه ها ادب مکن و از بدی ها نجات بده . اکنون به خود رو آورده ای و به  
حیرت رسیده ای و با تمام وجودت می پرسی :من این لی الخیر؛ من چگونه می  
توانم به خوبی ها برسم و چگونه می توانم از بدی ها نجات بیابم .

تو فقر و ظلم و او، همه اش لطف و مهر و غفران را. تو تمام وجودت فقر و  
ظلم او، همه اش لطف و مهر. خوبی ها با اوست و بدی ها و ذنب ها از توست .  
تو خوبی ها را می خواهی . از چه راه ؟ و بدی ها را نمی خواهی . چگونه؟  
می گویی : خدای من ! من نمی توانم به خوبی های تو برسم و نمی توانم از این  
فقرها و ذنب ها جدا شوم ؛ که تو باید راه بدهی و تو باید کمک کنی .

لاالذی احسن استغنی عن عونک و رحمتک و لاالذی اساء و اجترء علیک و  
لم یضحک خرج عن قدرتک ؛

نه آنها که خوبی کردند از تو بی نیاز شدند و نه آنها که بدی کردند و عصیان  
کردند و خشنودی تو را نخواستند از محدود تو بیرون رفتند.

این تو بودی که رساندی و این تو بودی که فرارها را گرفتی . تو به من رو  
بیاور و مرا دستگیر باش یارب ، یارب ، یارب

### 3 . امن

تا به حال تمام وجود تو سؤال است و تمنا و فریاد، که مگر او تو را دریابد و او تو را بخواهد و او تو را می‌دهد. تو خودت را تنهایی حس می‌کردی که باید شروع کنی ، اوست که تو را صدا زده و اوست که پیش از تو، تو را خوانده و اوست که شروع کرده و این تویی که جواب نداده ای . این درست است که من عطش دارم و آب می‌خواهم ، اما آیا این عطش از آبی که جلوتر نوشیده بودم و امروز کمبودش ، احساس عطش را برانگیخته ، نیست ؟ پیش از این که من داشته باشم ، او آبم داده و حتی این عطش دلیل وجود اوست .

منی که از آب و آتش و جلوه‌ها و چهره‌های بیرون ، عطشم فرو نشسته و منی که در این وسعت درون هم ، در تنگنا افتاده ام و حتی با این همه چشمه ، هنوز عطشانم ، منی که از بیرون تا خودم سفر کرده ام و در خودم هم نمی‌توانم بمانم و با خودم هم نمی‌توانم سیراب شوم ، این من را او آب داده و او به راه انداخته . پس این اوست که شروع کرده و اوست که مرا خوانده و دعوت نموده است . اصلا من خودم را با او یافته ام و همچنین خودش را . من مثل آن کور دلی هستم که خودش را در آینه می‌بیند و می‌گوید: من فقط خودم را می‌بینم ، پس نور کجاست ؟

آخر اگر نور نبود که تو خودت را نمی‌دیدی . تو با او خودت را می‌بینم ، پس نور کجاست ؟ آخر اگر نور نبود که تو خودت را نمی‌دیدی . تو با او خودت را می‌بینی ، پس اوست که تو را به خویش می‌خواند که در نور نمایی و از نور دور نمایی ؛ چون از نور ماندن تاریکی است و در نور ماندن کوری ؛ چون باید با نور نگاه کرد، نه آن که به نور نگاه کرد. کسی که با خورشید نگاه می‌کند و به خورشید نگاه می‌کند کور خواهد شد.

بک عرفتک و انت دللتنی علیک و دعوتی الیک ؛  
من با تو تو را شناختم و حتی خودم را با تو دیدم ، که خود آگاهی من و  
خود خواهی من ، از توست .  
تو بودی که مرا به خویش راه دادی و مرا به خویش خواندی ، پس این  
دعای من پس از دعای توست و پس از دعوت توست ؛  
و دعوتی الیک . اگر تو نبودی که من تو را نمی شناختم ؛  
لولا انت لم ادرما انت . اگر آب نخورده بودم که من عطش را احساس نمی  
کردم .  
با این دید ، تمام اضطراب و شور تو ، به امن و تو می رسد و از ترس ها و  
حیرت ها و وحشت ها جدا می شوی .  
تو تنهایی حیرانی را نمی بینی که به پا ایستاده و می خواهی ، بلکه او را می  
بینی که این تنها را از تنهایی جدا کرده و از بیرون مانده تا به خویش برساند .  
تو پیش از خواسته ی خودت و دعای خودت ، خواسته او و دعوت او را  
می بینی .  
آخر او که نیاز شکم مرا و نفت و سماور چای امروز مرا از میلیون ها سال  
پیش تهیه کرده ، آیا نیاز دل من و روح من را از من دریغ می دارد؟ با این دید  
تو به من می رسی و به وحشت و اضطراب به سپاس و حمد کی رسی .

#### 4. حمد

الحمد لله الذی اءدعوه فیجیبینی و ان کنت بطیثاحین بدعونی .  
می بینی که او تو را خوانده و تو را به خویش دعوت کرده و تو این دعوت  
را به کندی جواب داده ای و حتی نفی کرده ای . تا هنگامی که تو از بیرون  
ضربه خورده ای و به خویشتن و به او رسیده ای و او را صدا زده ای ، او بدون  
فاصله جوابت را داده و خواسته ات را برآورده کرده است . و این است که  
سپاس ها شروع می شود.

رابطه ی این حمد با آن تحلیل و آن دید با آن شناخت ، از خوبی ها و بدی  
ها و رابطه این شناخت با آن دید و رابطه ی این شناخت با آن طلب ، برای  
نجات و راهیابی به سوی خوبی ها و رابطه ی اینها با فراز اول ؛ لاتودبنی بعقو  
بتک و خواستن نوع تاءدیب ، چه روح عظیم و آگاهی و از چه جریانی و از  
چه نوع تربیت و درسی حکایت می کند.

معبودی نیست جز خدا آن که می گفتم باید دعا را تحلیل کرد و از آن درس  
گرفت ؛ یعنی همین بررسی رابطه ها و طرح سؤال در کنار هر بند از جمله ها.  
می بینی که جمله ها یکنواخت نیستند یک موج ندارند. این دگر گونی جمله ها  
که ؛

گاهی به صورت خبر

گاهی به صورت طلب

و گاهی به صورت استفهام

و گاهی از حدیث با نفس صورت می گیرد

و گاهی خواستن است و گاهی وحشت و حیرت و گاهی حمد و گاهی شکر و همه از عواملی خبر می دهد که این جریان عظیم انسان را هدایت می کند و پیش می برد و او طلب ها و حیرت ها و وحشت ها به انس ها و حمدها می رساند.

والحمد لله الذی اسله فیعطینی و ان کنت بخيلا حین یستقر ضنی .

وقتی او از من قرض می خواهد و از داده های خودش از مطلب می کند، تا من به جریان بیفتم و در جریان ، بهره بدهم و بهره ببرم ، بارور کنم و همچون آب های راکد نگندم و همچون شیر مانده ؛ در پستان ، چرک و دمل نشوم ، من بخل می ورزم و خیال می کنم که با دادن ، کم می شوم ، در حالی که پستانی را که می دوشی ، رگ می آید و زیاد می شود و هنگامی که رهایش کردی می خشکد و حتی پیش از خشکیدن ، چرک و دمل می شود. من با این که هستیم از خواستم به من می بخشد و این گونه با چوبکاری ادبم می کند و این گونه شرمسارم می سازد.

الحمد لله الذی انادیه کلما شئت لحاجتی و اخلو به حدیث شئت لسری ؛

سپاس او را که همراه من است و هر وقت خواستم صدایش می زنم ، برای نیاز هایم و با او خلوت می کنم ، هر جا خواستم ، به خاطر رازهایم ، بدون این که انسان گاهی حرف هایی دارد که با زبانش هم بیگانه است . وقتی بر زبان کی آورد، سرد می شود و بی مزه می شود. انسان رازهای دارد که جز با نگاه و توجه و خلوتش نمی تواند بیان کند و هیچ رابطه ای نمی تواند در این میان میانداری کند. و اوست که در هر کجا، در این خلوت آماده است ، آن هم بدون شفیع ، نیازها را تاءمین می کند و اوست که کمبودها را می رساند.

الحمد لله الذی لا ادعو غیره و لو دعوت غیر لم یستحب لی دعائی ؛



سپاس برای او که جز او را نمی خوانم ، که آنها مرا برای خود می خواهند و  
اگر در بحرانی و در بحرانی و در تنگنایی آنها را بخوانم ، جوابم نمی دهند. این  
خلق یا نمی شنوند و یا جواب نمی دهند. و حتی اگر تمام هستی هم در دست  
آنها باشد توانایی دادنش را ندارند؛ **قل لو انتم تملکون خزائن رحمة ربی اذا  
لامسکتهم خشية الانفاق و کان الايسان قتورا؛**

## 5. قصد

تاکنون مراحل طی شد؛ تو از تنهایی و وحشت و حیرت به ستایش و حمد، به مرحله ی انتخاب و تصمیم رسیده ای و این است که می بینی راه ها چگونه در این جا به وسعت می رسند و ادامه می یابند و چگونه امیدها سرشار می شوند و چگونه کمک ها می رسند و این ها را می بینی و از این یافته ها با او می گویی :

اللهم انی اجد اسبیل المطالب ...

و در این گفتن تو با خودت ذکر و یادآوری داری و با او تشکر و سپاس ، و برای دیگران درس و تعلیم .

خدایا! من می بینم و می یابم که راه های خواسته هایی که به سوی تو کشیده شده اند، چقدر وسیع است و می بینم که چشمه های امیدی که تو راه یافته چقدر وسیع است و می بینم که چشمه های امید که به تو راه یافته چقدر سرشار است ، در حالی که امیدهای دیگر خشکیده و خواسته هایی دیگر به بن بست نشستند .

می بینم که کمک خواستن از لطف تو، برای آنها که به تو امید بسته اند، آزاد است و درهای دعا و خواستن از تو، برای آنها که به فریاد رسیده اند، باز است . می توانند از تو بخواهند و از تو بگیرند، پس از آن که از دیگران با یک دنیا امید شکست خوردند، تو درها را نمی بندی که چرا رفتی . و تو دست خودت را عقب نمی کشی ، که برو، برو از همان بگیر .

وقتی درها بسته می شود و امیدها می شکنند، خانه ی تو باز است و کمک تو آزاد. و نه تنها آزاد که تو؛ در انتظار خواستن شان هستی .

می دانم که تو منتظر امیدوارها هستی و در جایگاه اجابت نشسته ای که به آنها کمک کنی و تو در کمین گرفتاری هستی که از آنها دستگیری کنی .

و می دانم که در این دستگیری تو در این پناه آوردن به جایگاه لطف و عنایت تو و واگذار کردن و خشنود شدن از حکم تو، جبران شکست هایی است که من از بخیل ها خورده ام و راه چاره برای بن بست هایی است که من از دنیا طلب ها دیده ام .

آنها که با وظیفه ها و حکم ها و قضاها حرکت می کنند دیگر بن بستی نخواهند داشت و ترس و حزنی به دل راه نخواهند داد؛ مه تنهایی در راه وحشت ندارد.

من می دانم که پس از این همه شکست و تنهایی و همراه این بن بست و درگیری ، که راه تو را در پیش گرفت و به سوی تو کوچ کرد، زود به تو می رسد و راهش نزدیک است ؛ ان الراحل الیک قریب المسافه . و فقط این راه برای آنهایی است که کوچ کرده اند و مهاجر هستند نه مسافر. رفته اند که بروند نه این که دوباره باز گردند.

و می دانم که تو در پرده نرفته ای ، که حتی پرده ها را دریده ای . تو در پرده ی فرو نمی روی ، این آرزوهای خام و این کارهای خام و این کارهای بی حساب ماست مه حجاب ما شده و مانع دیدار و سنگ راه .

پس از آن شناخت دقیق و عمیق ، من حتی خودم را با تو شناخته ام و پس از شروع تو، شروع کرده ام . انسان به این وجدان ها - اجد سبیل المطالب - و این آگاهی ها - اعلم - می رسد و با این یافت ها و بینش ها هست که با تمام نیازها و طلب هایش راه می افتد.

و قد قصدت الیک بطلبتی و توجهت الیک بحاجتی ؛

من با این همه طلب قصد تو کرده ام و با این همه نیاز رو به تو آورده ام ، در  
حالی که فقط بر تو تکیه دارم بر دعوت تو و شروع تو چشم دوخته ام و به  
ندای تو که مرا به خویش می خواندی توسل جسته ام .

## 6. اقرار

من غیر استحقاق لاستماعک منی و لاستیجاب لعفوک عنی ؛  
من سزاوار نیستم که از من بشنوی ؛ که من گوش به فرمان دیگران بوده ام و  
بای دیگران سوخته ام ؛ دیگرانی که اگر صدا شان می زدم جوابم نمی دادند و  
حتی نگاهم ، نمی کردند؛ که آنها که برایشان گذشت کردم ، بهره ای ندیدم و آنها  
که برایشان گذشت کردم ، بهره ای ندیدم و آنها که باید از من می شنیدند از من  
نشنیدند.

با این اقرار است که رو به او می آوریم و از او کی خواهیم و با این یاءس  
است که امیدواریم و حتی طالبیم ، چرا که او بدون استحقاق بخشیده ؛ یا  
مبتدی ء کل نعمته قبل استحقاقها.<sup>(23)</sup>

روح هایی که با تربیت من باید به رفعت هایی کی رسیدند، امروز اسیر  
رذالت ها هستند و همراه رنج های بچگانه و درهای پوچ .

زمینه هایی که با احسان و انفاق و اطعام من باید ساخته می شد، با همین ها  
خراب شد و از دست رفت .

با اطعام و احسانم درس تجمل و نمایش داشتم و خلق را به این طرف  
کشاندم . با سختم و با زیباییم و با علم و با ثروتم آنها را در خویش نگه داشتم  
و از حق جدا کردم .

این ذنوب من محدود نیست ؛ چون همراه بی نهایت رابطه است و در کنار  
هزار پیوند.

من هنگامی که خودم را می بینم ، جز فرع و ناله ، جز عجز چه خواهم  
داشت ؟

اذا راءیت مولای ذنوبی فرعت و اذا راءیت کرمک طمعت ؛ و اما آنجا که تو  
را می بینم و کرامت تو را، نه تنها از جزع بیرون می آیم که به طمع می رسم .  
فانعموت فخییر راحم ؛

اگر تو بگذاری ، تو بهترین مهربانی و اگر میان من و عمل هایی که کرده ام  
فاصله نیندازی و من را با کارهایم و با ذنوبم بگذاری پس بهترین حکمرانی و  
هیچگونه سمتی نکرده ای . من بودم که با جرعه ها، به جای اینکه چراغ ها را  
روشن کنم دامنم را گیرانده ام و خودم را سوزاندم . این عذاب من ، که از توست  
، به خاطر بهره بر داری ناجور خود من بوده ، در حالی که تو بارها آموزشم  
داده بودی و بارها دامنم را خاموش کرده بودی .

من باخودم ، مانده ام ، ولی با تو؟ کسی که با تو شد و به سوی تو آمد، دیگر  
نمی ماند.

حجتی یا الله فی جراتی علی مسئلتک مع اتیانی ماتکره جودک و کرمک  
وعدتی فی شدتی مع قله حیائی راءفتک و رحمتک ؛

دلیل من در این جرات و جسارتم بر خواستن از تو، با اینکه به خواسته های  
تو رو نمی آوردم و حتی منع و نهی و کراهت تو را مرتکب کی شدم ، همان  
بخشش و کرامت توست .

و ذخیره ی من در رنج ها و گرفتاری هایم ، با تمام بی شرمی و بی توجهیم  
همان داءفت و رحمت توست . و من در میان این زاویه های بخشش و کرامت  
و راءفت و رحمت توست .

ذخیره ی من در رنج ها و گرفتاری هایم ، با تمام بی شرمی و بی توجهیم  
همان راءفت و رحمت توست . و من در میان این زاویه های بخشش و کرامت و  
راءفت و رحمت ، خانه ای ساخته ام و سایبانی .

وقد رجوت اءن لاءآخب ببن ذبن و ذبن منببب ؛ ابمبءوارم كه مرا مبان ابن زاوبه

ها و در زبر ابن ساببان ابمبء، محروم مب آوابب .

فءقق رءابب و اسمع ءعابب ؛ بس ءو ابمبء مرا ءابء نكءءارب و ءعاب مرا  
بشنو، اب آوبءربن آوابءه آوابءارها واب ببءربن ابمبء ابمبءوارها. نجوا و كفت  
و كو هنوز اءامه ءارء و عءر آوابب هابب كه به زببابب طاعء ها هسءنء، هنوز  
و هنوز آوابءن آمء.

عظم با سببب اءملب و ساءءملب ؛ اب بزرگ من ، آرزوب من بزرگ شده و  
كار من آراب . ءو به انءازه ب آرزوها بم بر من كءشء كن و با كارهاب آرابم  
مؤ اخءه ام نكن ؛ آون كرامء ءو بزرگءر از ابن اسء كه كوءاه كارها را همان  
گونه باءاش ءهء.

كرامء ءو مبكرم را مءاوا مب كنبء، نه مبجازاء و وسعء ءو بزرگءر از ابن اسء  
كه مبكرم ها را مبجازاء كنبء و ءلم وسعء ءو بزرگءر از ابن اسء كه كوءاه كارها  
را همان گونه باءاشء ءهء.

كرامء ءو مبكرم را مءاوا مب كنبء، نه مبجازاء و وسعء ءو مقصر را ءرببء مب  
كنبء، نه مكافاء . ءو مب آوابب با سوآءن ها ما را بسازب ، بس آن با كه ما  
طالب ساآءن هسءبم و آوابءار آوبب و بازكشء و پناهنءه ب ءو، ءو ما را رها  
و اءنا با سببب عاءء بفضلك ها رب منك البك ؛ كه من ، اب بزرگ من ، به  
ءفضبب ءو پناهنءه هسءم و از ءو به ءو فرار كءه ام و در ابن بازكشء مب آوابم  
وعءه اب ءو را نقء كنم ؛ وعءه هابب كه از كءشء آوء و آشم پوشب آوء به  
آوءش گمان ها ءاءه اب . ءو آوء كفته اب كه من در كنار گمان بنءه هابم هسءم  
. اگر آن ها آوءش گمان بوءنء، همانم و اگر ببببب ، همان .<sup>(25)</sup>

سنت هایی که نو گذشته ای و قانون هایی که تو ریخته ای برای زدن من کافی است .

تو ذنب مرا از تمام هستی و تمام خلق بیوشان و بالاتر، واعف عن توییخی بکرم و جهک ، حتی مرا سرزنش مکن که سرمایه هایت را چه کردی ؟ و دل به که دادی ؟ و عمرت را کجا ریختی ؟ و چه کسانی را در چراگاه و جودت پروراندی ؟ و چه گرگ هایی را شیر دادی ؟

خدای من !من به آن قدر از لطافت و آگاهی رسیده ام و این قدر حضور پیدا کرده ام و آن قدر شکسته ام که احتیاج به تلنگری هم نیست و حتی سرزنشی هم برای من دردناک است .

عذاب آنهایی که این قدر به حضور رسیده اند، همان آگاهی و حضور آنها و همان ندامت و حسرت آنهاست . آتش سوزان برای این ها همین توجه و آگاهی است .

و همین است که دیگر تاب حتی توییخ ندارند که بشنوند: چرا از شرم نکردی ؟! تو که از یک بچه حساب می بردی ، مگر من بی ارزش تر و خوارتر و یا ضعیف تر و ناتوان تر بودم ؟!

فلو لطلع الیوم علی ذنبی غیرک ما فعلته ؛ این درست است که اگر غیر تو از وضع من آگاه می شد، خودارری می کردم ، ولی این نه به خاطر این است که تو نظارت کننده خواری باشی و آگاه بی ارزش ، بل این به خاطر همان است که تو بهترین پوشنده هستی ، تو مرا می پوشانی ، ولی دیگران رسوا می کنند. و این است که از آنها حساب می برم ، ولی بر تو می شورم . تو بهترین ساترها هستی



و هنگامی قضاوت هم ، ستم نمی کنی ، که احکام حاکمین هستی و پس از قضاوت هم سختگیری نمی کنی ، که اکرم الاکرمین هستی .

و با کرامت تو و با حکم عادلانه ی تو وبا پوشاندی و گناه ها را می بخشیدی . توبه تمام وجود پنهان من آگاه بودی و آنچه از من هم پنهان می ماند تو می دانستی ؛ علام الغیوب . تستر الذنب بکرمک و تؤ خر العقوبه بحلمک ؛ گناه ها را می پوشاندی تا به جسارت نرسم و عقوبت ها را تاخیر می انداختی تا چوبکاری شوم و با این حلم و چوبکاری تو، به شرم برسم و در برابر محبت تو، از خود و از جرم و ظلم خویش جدا شوم .

و یحملنی و یخرجلنی و یجرئنی علی معصیتک حلمک عنی و یدعونی الی قله الحیاءسترک علئی و یسرعنی الی التوثب علی محارمک معرفتی بسعه رحمتک ؛

آنچه مرا به کمی شرم دعوت می کرد پوشش تو بود و آنچه مرا به هجوم بر حریم های تو شتاب می داد، آگاهی من به وسعت رحمت تو بود. این ها، این حلم و ستر و رحمت وسیع تو بود مرا به هجوم و بی شرمی و عصیان می کشید. و همین هاست که امروز مرا شرمنده کرده و به خویش آورده ، که چرا با دوست دشمنم ؟ و چرا بر سرکشم و چرا با دشمن رادم ؟ و در زیر پای او آرا ؟

و اکنون که به این آگاهی از خودم و تز تو رسیده ام ، در انتظارم .یا حلیم یا کریم .

من امروز یافته ام که زنده ای و دیگران یا مرده هستند و یا آدم هایی که باید من فرمانبرشان باشیم . یا حی یا قیوم ؛ تو قیومی و دیگران وابسته هستند، متقوم هستند.

امروز با این دید تو را می خوانم و به سوی تو می آیم . یا غافر الذنب یا  
 عظیم المن یا قابل التوب ؛ ای بخشنده ی جرم ها و ای پذیرنده ی بازگشت ها،  
 یا عظیم المن یا قدیم الحسان ؛ بزرگ بخشنده و ای همیشه مهر .  
 این خطاب ها و این تکرارها هر کدام شراره ی روحی است که به شناخت  
 رسیده و با تفکر و شناخت از خویش ، از دوست ، به تراکم و انفجار رسیده ،  
 تمام و جودش شده شور و التهاب و طلب و تمنی و تمام نگاهش شده انظار و  
 تمام روحش شده سؤال از پوشش ها و . راستی این گونه نجوا و زمزمه ، فقط  
 از روح هایی سر می کشد که از هستی سر فراتر کشیده اند و تمام موج ها را در  
 یک کلمه بسته اند و طلب ها را به جمله ها کشیده اند .  
 اءین سترک الجمیل اءین عفوک الجلیل ؛ پوشش خوب تو کجاست ؟  
 پوششی که بدی ها را می پوشاند و خوبی را نشان می دهد .  
 بخشش بزرگ تو کجاست ؟ بخششی که تو را بزرگ می کند و بی شرمی ها  
 را می برد .  
 ستر و بخشش و حلم و گذشتی که مرا در عصیانم پا برجاتر کند .  
 این حلم مرا ضایع نمی کند و مرا فاسدتر نمی سازد؛ که جمیل است ، که  
 زیباست ، که مرا به خویش می خواهند، که از بن بست های گناهم بیرون بیایم  
 و از راه چاره بیرسم و دستگیری تو را بطلبم .  
 این فرجک القریب اءین غیاثک السریع ؛ آن گشایش نزدیک تو و آن  
 دستگیری سریع تو کجاست ؟ تا آن ها را که یک عمر باخته اند بدست بیاورد و  
 آن ها را که یک عمر در بن بست بوده اند، راه بدهد .  
 اءین رحمتک الواسعه اءین عطایاک الفاضله اءین مواهبک الهنیئه اءین  
 صنائعک السیه ؛

تو بخشش های گورایی داری . تو کارهای پربهایی داری . تو با ضربه ها و با تاءخیرها ما را از آنچه برای ما زیانبار است آزاد می کنی . تو آن قدر طول می دهی تا خود، بی زار شویم و تو آنگاه می بخشی که سخت تشنه کردی های او، امروز ازش وحشت داریم .

خدا! کجاست آن رحمت گسترده ؟ کجاست آن عطایای زیاده ؟ و کجاست آن بخشش های گوارا؟ و کجاست آن سازندگی ها و کارهای دقیق تو .  
این احسانک القدیم این کرمک یا کریم ؛ احسان سابقه دار و هیشگی تو کجاست و کرامت تو ای صاحب کرامت کجا؟

به و بمحمد و آل محمد فاستنقدونی ؛ با این کرامت و با شفاعت رسول ، مرا از این همه ورطه ، از این همه گناه و جرم نجات بده .  
برحمتک فخلصنی ؛ با این رحمت و محبت ، مرا از این دوری و هجران ، خلاص کن .

خدای من ! مباد که محبت ها و کرامت های تو، پوشش ها و حلم تو، مرا ضایع کند و شقاوت بیشتر مرا فراهم آورد و مرا سرکش تر و بی توجه تر قرار دهد .

می بینی که این دعا چقدر با دقت حالتهای روحی تو و گره های روانی تو را باز می کند. هنگامی که در وحشت تنهایی هستی ، همراهی و حتی شروع او محبت ها و کرامت های او برای تو تصویرها می کشد، که پیش از آگاهی تو و نیاز تو، داده ، پس بعدها دریغ نمی کند. او به خاطر ما از ما بگیرد. و هنگامی که از فضل و رحمت او گفت و گوها کرده هشدار می دهد که با این کرامت و رحمت ، مرا از این گناه ها و جرم ها جدا کن . مرا با این ها ادب کن و بساز .

این فرجک القریب این غیاثک السریع می خواهد بیرون بیاید و دستگیری شود. این ها او را پررو و پر جسارت و خود خواه نمی سازد.

او برای تربیت و برای ساختن ما، وسیله هایی دارد: گاهی سوختن و گاهی بخشیدن و گاهی پوشیدن و در حال ساختن .

این است که بخشش او جایگاه دارد و بی حساب نیست ، که در آن دعا می خوانیم : اءیقنت انک اءرحم الرحم الرحیم فی موضع العفو و الرحمه و اءشد المعاقبین فی موضع الکال و النقمته و اءعضم المتجبرین فی موضع الکبریاء و العظمه<sup>(27)</sup> مقصود همین باز گشت ها و ساختن هاست و این است که گاهی بزم ها را به می زند و ساخته های نارا خراب می کند و گاهی به مهلت می دهد و جلو می دهد و حتی چوبکاری می کند، اما همراه حدودی است و بر اساس هدفی که الله ، حکیم است و رب است .

و این است که تو، با این که این همه از فضل او و کرامت و رحمت او لمس کرده ای ، شرمنده تر شده ای و طلبکارتر، اما طلبکاری که نجات را می خواهد و برای این نجات تکیه گاهی جز فضل او ندارد.

الهی لست اءتکل فی النجاه من عقابک علی اءعمالنا؛ خدا! ما برای نجات خود از عذاب ها، بر کارهای خویش تکیه نداریم . این کارها ما را به این عذاب کشانده اند. تمام تکیه بر فضل توست ، لانک اءهل التقوا و اءهل النفره ؛ چون تو اهل نگهداری و اهل غفران و آمرزش هستی . تبدی بالاحسان نعماً و با احسان خودت ، تو بخشش ها و نعمت هایی را برای نا شروع می کنی و به ما سرمایه هایی می دهی ، و تعفو عن الذنب کرماً و سپس از زیان های ما و سوخت های ما چشم می پوشی و با کرامت چگونه شکر کنیم ؟

فما ندری ما نشکر اءجمیل ما تنشر اءم قبیح ما تستر؛

نمی دانم از چه سپاس بگذارم ، آیا از خوبی هایی که تو نشر می دهی و بخشش می کنی و یا از بدی هایی که تو می پوشانی و ستر می کنی ، با از بزرگ نعمت هایی که ما را به آن آزمودی و بر ما بخشودی ، یا از زیاد حادثه ها و بحران هایی که ما را به آن آزمودی و بر ما بخشودی ، یا از زیاد حادثه ها و بحران هایی که از آن نجات دادی و از آن ما را بهره مند نمودی .

راستی که تو خوبی به آن همه خوبی که منتشر کردی و این بحران و حادثه که ما را سر اقرار از آن نجات دادی .

یا حبيب من تحبب اليك و يا قره عين من لاذ بك و انقطع اليك ؛ ای آن که صادقانه دوست کسی هستی ، که خودش را به دوستی تو بسته . و ای تو نور چشم کسی که از غیر تو رمیده و به تو پناه آورده ، که آن که بی خیال و ولنگار شده باشد، انقطع اليك ؛ آزاد شده و بریده ، اما به سوی تو. تو نور چشم آنهایی هستی که در بن بست ها کور شده اند و تو پناهگاه آنهایی هستی که از خویش هم رمیده اند. اءنت المحسن ؛ تو همیشه خوبی و همیشه به خوبی رفتار کرده ای . و نحن المسيئون ؛ و ما همیشه نا سپاس بوده ایم و بدکار مانده ایم . فتجاوز يا رب عن قبيح ما عندنا بجميل ما عندك پس اکنون که این را یافته ایم و به این شناخت هلاک رسیده ایم ، از بدی های ما به وسیله ی خوبی هایی که در نزد خود توست در گذر و از آنچه ما فساد به بار آورده ایم کفاره بده . کدام جهل و بی خبری است که دهش تو آن را در بر نمی گیرد. کدام زمانی است که از صبر و حلم تو درازتر باشد.

تو بادش خویش ما را به آگاهی می رسانی و با حلم خویش ما را در زمان می سازد و به تدریج آماده می کنی .

و ما قدر اعمالنا فی جنب نعمک ؛ هیچ گاه کارهایی ما به اندازه داده های تو نبود، ولی همیشه بخشیدی ، چگونه گناه های خویش را در برابر بخشش تو بزرگ بشماریم .

و کیف نستکثر اعمالنا تقابل بها کرمک بل کیف یضیق علی المذنبین ما وسعهم من رحمتک یا واسع المغفره یا باسط الیدین بالرحمه ؛ چگونه زیاد بشماریم کارهای را که در برابر کرم تو می آوریم ، اصلا چگونه تنگ می شود آن رحمت گسترده تو بر گناه کارها. ای گسترده آمرزش و ای گشوده دست ها به محبت و رحمت .

شرمنده از آنیم که در روز مکافات اندر خور عفو تو نکردیم گناهی فو عزتک با سیدی لو نهر تنی بر حت من بابک ؛ به عزت تو ای بزرگ من ، که اگر مرا از این درگاه برانی یک گام بر نمی دارم . آخر به کجا بروم . من از آن تنگناها که نمی دانستم ، اگر می گفتم برو، می رفتم . کی رفتم تا چمدرکی بگیرم و عشقی بیابم و شهرتی و ثروتی و نان و آشی ، اما حالات حالا که از آن همه تجربه به تو رسیده ام مگر می توانم از دست بدهم ؟

مبین که گاهی غفلتی و شورشی در من پاکی گیرد و من را از تو می برد، من آن وقت که آگاه کی شوم از تو دست نمی شویم و از التماس و تملق دست بر نمی دارم . من برای هیچ ها به ناکس هایی دنیاالتماس ها؟ کرده ام در این راه ، برای آنهایی که از روی من گذشتند، از تمام هستی و دارایی و وجودم گذشته ام و برایشان تملق ها داشته ام . منی که برای آنها تملق گفته ام ، از این التماس باور چگونه می گذرم و این تملق را چگونه از دست می دهم . من از تو نمی برم ، لما انتهی الی من المعرفته بچودک و کرمک ؛ چون شناخت من در نهایت و

پس از تجربه ها به تو رسیده و به وجود و کرامت تو راه برده ، تو هرچه می خواهی بکن ، که از این هایی که تا به حال مرا سوزانده اند بیشتر نمی سوزانی .

اءنت الفاعل تشاء تعذب من تشاء تعذب من تشاء كيف تشاء؛ تو هر کسی را که بگیری و به محاکمه بکشی محکوم کرده ای . به عزت خودت قسم که همه در برابر تو کوتاهیم و مقصریم .تعذب من تشاء؛ هر کسی که را می توانی عذاب کنی . بماتشاء آن هم به آن جرمی که بخواهی ؛ چون جرم ها بی حساب هستند و آنچه برای یک دسته بهشت می سازد و قرب می آورد، بالاترها را از قرب جدا می کند و به عذاب می کشد. آخر از همه کس ، یک جور توقع نیست .

کودکی که تازه به مدرسه رفتن و تازه قلم بدست گرفته ، وقتی آب بابا می نویسد. آن هم به اندازه ی یک بیل و با پیچش یک مار، به او صدا آفرین می دهند، اما آن جا که استاد می شود و سال ها را پشت سر می گذارد، اگر یک مقدار رنگ جوهرش کم و زیاد باشد و یا یک میلیمتر کم و زیاد رفته باشد، مردودش کی کنند.

تو هر کس را، چه در راه مانده را، می توانی به محاکمه بکشی و می توانی حتی با خوبی هایش و حسناتش محاکمه کنی و محکوم کنی و می توانی به وسیله نیکی هایش عذاب دهی ، آن هم کیف نشاء به هرگونه که بخواهی ، که تو گاهی با نعمت ها عقوبت می کنی .<sup>(29)</sup> اگر شما تمام دارایی خدا را داشتید، بخل می ورزیدید، به خاطر محدودیت او است ، هر چند دارایی نامحدود داشته باشد.

پس این خلق که اگر بخوانمشان جوابم را نمی دهند، چرا بت من باشد و چرا تکیه گاه من؟!

راستی که امام ؛ این جمله بر آنچه که ما را به ضعف اعصاب و فشار خون انداخته ، چگونه تصرف می کند و چگونه آن همه رنج را به حمد و سپاس

تبدیل می کند. و آن همه ضربه و تنهایی و محرومیت را لطفی می شناسد و از آن بهره برداری می کند که تو با خودت تصمیم بگیری که ؛ لا اءدعو غیره ؛ جز او را نمی خوانم که در خواندن محرومیت است .

والحمد لله الذی لا اءرجو غیره و لو رجوت غیره لاءخلف رجائی ؛ و نه تنها غیر او را نمی خوانم ، از غیر او نمی خواهم ، که حتی به غیر او امید هم نمی بندم ؛ که امیدها هرز می روند و به جایی نمی رسانند.

چقدر انسان برای ساختن خانه و در و کشتزار و انبار خرمنش به این و آن امید بسته و حتی از پیش برایشان کار کرده و آنها کنارش گذاشته اند و در سر بزنگاه رهایش کرده اند، امیدها هرز می روند و به جایی نمی رسانند.

چقدر انسان برای ساختن خانه و در و کشتزار و انبار خرمنش به این و آن امید بسته و حتی از پیش برایشان کار کرده و آنها کنارش گذاشته و در سر بزنگاه رهایش کرده اند، امیدهایش را هرز داده اند.

الحمد لله الذی و کلنی ؛

سپاس برای او که مرا به خودش واگذار کرد و اکرامم کرد و به دیگران حواله ام نداد که خوادم کنند و اهانت کنند.

الحمد لله الذی تحبب الی و هو غنی عنی

سپاس برای او که همه محبت را در لحظه ای به من روا می دارد که از من بی نیاز است ، از من چیزی نمی گیرد. این من هستم که در کنار او به امن و به نور و به حیات می رسم . اگر او مرا به خویش می خواند برای همین دادن هاست و اگر مرا از غیر خودش ضربه می زند، به خاطر همین رهانیدن هاست .



و الحمد لله الذی یحلم عنی ؛ اوست که بایی نیازیش به من محبت می کند و با تمام محبت هایش بر او عصیان می کنم و او چشم می پوشد و حلم می ورزد که شاید باز گردم و در راه بیایم .

فربی احمد شیء عندی و اءحق بحمدی ؛

پس با این همه لطف و دعوت و اجابت و عنایت و محبت و حلم ، او بهترین محبوب است و از هر چیز نزد من ستوده تر و لایق تر است ؛ و هو اءحق بحمدی ؛ او به ستایش من سزاوارتر است . اوست که مرا به خود خوانده و مرا از غیر خویش جدا کرده . در حالی که دیگران دعوت و خواسته مرا و امید و رجا مرا به جایی نگرفته و به چیزی نخریده اند و فقط منافع خویش را از من خواستار بوده اند و کشتزار خود را از من آبیاری می کرده اند .

## 8. طلب

اکنون پس از حیرت و قصد و اقرار و عذر، نوبت طلب است. طلبی پس از اسلام، ببین چه می خواهند و چه می خواهیم... می خواهد که به یاد او باشد و این یاد و این ذکر مانع کارها و تکلیف ها نباشد، که این یادآوری و ذکر به اشتغال و کار مشغول شود.

پس از آن همه سیر و حرکت و اقرار و اسلام و عذرخواهی و زمینه سازی، چه می خواهد؟ جز یاد او و آنهم یادی که کار می آورد و بار می آورد و تکلیف می سازد.

اللهم اشغلنا بذكرک ؛

تو ما را به یاد خودت مشغول بدار تا برای تو باشیم. ما به یاد چیزهایی هستیم و در نتیجه در راه آنها، هنگامی که به یاد تو ماندیم و تو در یاد ما ماندی ناچار برای تو می شویم. این ذکر ما تمام پیمان های تو را بر عهده ما می نشاند. آنچه تو به گردن گرفته ای که روزی بدهی و دفاع کنی و ولایت داشته باشی و یاری کنی و دستگیر باشی، آن همه به عهده ما می افتد و گردن گیر ما می شود.

این ذکر، ما را از سخط تو پناه می دهد و از عذاب می رهاند.

تو ما را با ذکر خودت به شغل بگمار و با این یاد به ما کار بده و ما را از سخط خویش پناه بده و از عذاب برهان و از بخشش ها و دهش هایت به ما روزی بده که اینها رزق ما بشوند و هضم بشوند و تنها حمل ما نباشند و بار ما نباشند. از علم و ثروت و نعمت هایت به ما روزی بده و بهره بده، که حامل الحطب و باربر هیزم های جهنم خود نباشیم. و از حج خانه ات و از زیارت و

دیدار رسولت به ما رزق بده و بهره بده ؛ چون تو نزدیکی و شنوایی و تو جواب می دهی و برآورده می کنی .

به ما رزق بده و از کارها و عمل ها، برای ما روزی بگذار و کاری کن که این اعمال و کارها فقط از امر تو الهام بگیرد نه از هوس ها و حرف های این و آن ؛ چون نه عبادت و ریاضت و نه تمرکز و نه خدمت به خلق که فقط عبودیت و اطاعت تو ما را باور می سازد.

در این مرحله که انسان به سوی الله بازگشته و با یاد او همراه شده سخن از رزق ها است ؛ رزقهایی بالاتر از نان و آب . در این جمله ها از نعمتها و رزق می خواهد و حج را رزق می شمارد؛ چون انسان تنها بدن نیست که مغز و عقل و روح است و اینها هر کدام به رزق و نیرویی نیاز دارند. غذای فکر، از تدبیر و توجه و تمرکزها تاءمین می شود و شناخت هایی بدست می رسد که رزق عقل را فراهم می سازد و یقین ها سبز می شود که نیاز سنجش و تعقل ماست . و با این سنجش بهترین آشکار می شود و با مشخص شدن بهترها، دل ما و احساس ما رزق خویش را می یابد، که رزق دل عشق است و محبت است و این محبت هم اطاعتی را به دنبال می آورد و قربی را هدیه می کند که رزق روح ماست . و در این جمله ها به این رزق ها اشاره رفته و با این رزق ها است که انسان از محدوده جدا می شود و از زندان خویشتن آزاد می گردد. راءفت او و محبت او همه گیر می شود و وسیع و گسترده .

و با این رحمت است که به مادر و پدر و زن ها و مردهایی که هم عقیده و همراه و هماهنگ با او هستند و مؤمن شده اند فکر می کند و برای آنها دست و پا می زند و برای آنها غفران و آمرزش رحمت و بخشش و رابطه با نیکی ها و خیرات را طلب می کند.

آنها که از خداوند عدول کرده اند و از این نور گذشته اند، دیگر ارزش ثابتی نخواهد داشت و جز خود محوری، تکیه گاهی نخواهد داشت. با این خود خواهی سخن از انسان دوستی و حقوق انسان ها بیش از یک دروغ و فریب نیست.

كذب العادلون با الله و ظلوا اضلالا بعيدا و خسروا انا مبینا؛

آنها که از خدا می گذرند و از نور، چشم می پوشند، در تاریکی به بی تفاوتی خواهند رسید و در تاریکی کم خواهند شد و زیان خواهند شد و زیان خواهند دید؛ چون هنگامی که انسان خود را ندید و قدر و ارزش خود را نشناخت به کم قانع کی شود و با هیچ می سازد و خود را می بازد.

انسان، با شغل و کاری که باید خدا و ذکر حق بدست می آورد، به دنبال روزی هایی می گردد و با آن روزها به وسعت و جودی و فرار از محدوده هایی می گردد و با آن روزی ها به وسعت و جودی و فرا از محدوده هایی می رسد، که محبت او را بر هر کس می گستراند و همچون رسول که می گفت من و علی پدر این جمعیت در راه حق هستیم، به مرحله ابوت و پدری می رسد و از حد برادری و اخوات هم فراتر می رود. اللهم صل محمد و آل محمد و اختم لی بخیر و اکفی ما اهمنی. در مقطع دعا از رسول به تکرار یاد می شود و برای درود فرستاده می شود. این درودها پاداش زحماتی است که رسول برای شکستن محدوده های جودی کشیده و مزد رنج هایی است که در راه وسعت و جودی ما برافراشته. و این دعا دعایی است که با تمام وجود تو پیوند خورده، نه یک دعا فرمی و بسته بندی شده. صلوات بر رسول تنها یک

کلمه نیست ، که یک خواسته است آن هم از طرف کسی که از رسول بهره ها گرفته و در برابر رنج های رسول پاداشی و مزدی را برگردن خویش نهاد .  
و اختم لی بخیر ؛ پس از اینکه کار ما با ذکر تو شروع شد و به آن همه عهد و پیمانی که تو عهده گرفته بودی رسید از تو می خواهیم که ادامه کار را برای من به خوبی تمام کنی و مرا به خیر، نه خوشی ها پیوند بزنی .  
و اکفنی ما اهمنی ؛ و در این راه و در این ادامه آنچه که فکر مرا مشغول می کند و هر اهمیتی که مرا اهمیتی که مرا خود جذب می کند تو عهده دار و کافی باش .

و در این مسیر هیچ فکر و صاحب فکر و صاحب قدرت و صاحب قدرت و صاحب نعمتی را بر من مسلط نکن که از رحمت خاکی است و محبتی ندارد و فقط خویش را می خواهد.

تو بر من زرهی پاسدار و نگهداری همیشگی قرار بده که در این راه و درگیری ضربه نبینم و نعمتهای تو را از دست ندهم .

خوبی هایی را که بر من بخشیدی از من مگیر و اگر از آنها بهره نگرفته ام و کفران کرده ام تو مرا به شکری برسان که اینها را بر من مستدام بدارد .  
از فضل خودت به من رزق گسترده و همه جانبه محبت کن ؛ رزقی گسترده که از راه بدست آمده و در راه به جریان افتاد و آلوده نگردیده .

رزقی که شامل غذا و لباس و تدبیر و توجه و معرفت و یقین و عشق و ایمان و حرکت و عمل قرب و وسعت روحی ، باشد و تمام وجود را در بر بگیرد . تو مرا و این رزق هایم را پاسداری کن و نگهدار باش و به عهده بگیرد . تو مرا و این رزق هایم را پاسداری کن و نگهدار باش و به عهده بگیر . رزق حج را در امسال و در هر سال و دیدار رسول و پیشوایان را همیشه به من عنایت کن تا

شاید من در این مشاهد جایگاه شهود و دیداری از نعمت ها و از خودم و از تو و از راهم و به نظارتی و بر حرکت ها و حالتهایم ، حرکت هایی که از صبح تا به شام دارم و حالت هایی که مدام در من رفت و آمد دارند.

مبادا که مرا از این مشهد و از این مشاهد، جدا کنی و از این ایستگاه ها محروم کنی .

چون انسان در حرکت خویش مستمرا احتیاج به این نظارت ها و شهودها و بررسی ها و ایستگاه ها و قوف ها - موافق - دارد که خود را ارزیابی کند و با یقین به راه خویش ادامه بدهد.

این زیارت و دیدار و این حج خانه ، رزق هایی هستند و شهودهایی و وقوف هایی که انسان را با خویش آشتی می دهند و او را به حضور می رسانند و از غیبت ها نجات می دهند. اللهم تب علی حتی لاء عصیک ؛

خدایا! من پس از عصیان هایم به سوی تو توبه کردم و به سوی تو باز گشتم و اکنون تو بر من تو به کن تا در آینده به عصیانی آلوده نشوم .

توبه ی من ، مرا از گذشته پاک می کند و به توبه ی تو مرا از آینده و در آینده نگهدار و عاصم و حافظ، خواهد بود. تب علی حتی لاء عصیک .

توبه تو الهام به خوبی ها را همراه دارد و مرا در لحظه های بی خبری و غفلت به خویش می آورد و مرا به عمل و می دارد و مرا پس از این همه عمل به غرور نمی کشاند، که شناخت عظمت تو، خشیت را در لحظه های بی خبری و غفلت به خویش می آورد و مرا به عمل و می دارد و مرا پس از این همه عمل به غرور نمی کشاند، که شناخت عظمت تو، خشیت را در من زنده کرده است .

الهی تب علی حتی لا اءعصیک و اءلهمنی الخیر و العمل به و خشیتک باللیل  
و النهار ما اءبقیتنی ؛  
کسی که با توبه تو همراه می شود و پس از توبه خودش با این لطف تو  
شروع می کند دیگر نباید محروم شود گرفتار گردد.

## 9. خستگی در راه

اکنون تو، پس از آن تو به که خودت داشتی و طلب این تو به از او، با او حرف هایی را در میان می گذاری که : خدایا! من هر گاه با خودم گفتم که آماده شدم و برای نماز به پا ایستادم و به نجوای تو رسیدم . هر گاه که این را با خودم گفتم و هر گاه که این آمادگی را پیش بینی کردم بر عکس تو مرا با چرت و خواب همراه کردی و شور نجوا را از من گرفتی .

چه برای من پیشش آمده که هر گاه با خودم می گویم دیگر درست شدم و درونم صالح شد و به جایگاه آن ها که مدام تو به می کنند نزدیک شدم و به آن مرحله که ذنب ها را در هر لحظه ببینم و از هر ذنب در همان لحظه به تو باز گردم و تو اب بشوم دست یافته به عکس این پیش بینی یک گرفتاری و امتحان برایم نمودار می شود و نقطه های ضعفم را نشانم می دهد و پایم را می لرزاند. این جریان ، ادامه جریانی است که از آن سخن رفت و دنباله رودی است که ادامه دارد. انسان پس از تصمیم ها و توبه ، به شور و حالی می رسد و به خلوص دست می یابد و لذت هایی می برد، اما این حالت ها و این خلوص و این حضور در نماز دوام نمی آورد و زود از دست می رود و انسان مشتاق حضور را، در یک نفرت و خستگی و یک یأس کشنده و جانکاه قرار می دهد. البته هر چقدر که حضور و لذت زیادتر شده باشد، این خستگی و ناراحتی زیادتر خواهد بود.

این یک مرحله است و یک پیچ خم است که باید انسان از آن بگذرد و این است که باید طرح شود و تحلیل شود. در این جمله ها امام از عواملی که انسان



زا به این محرومیت و هجران می کشاند سخن گفته و با لعلک - شاید تو - آنها را نشان داده ، آنهم نه علمی و خشک که عاشقانه و در نجوا.  
باید توضیح داد که محرومیت ها و هجران به طور کلی برای حرکت انسانی ضرورت دارند.

انسانی که پس از قرب حق گام هایی برداشته و با دل وسعت یافته اش به همت هایی رسیده ناگاه به قدری بیچارگی در خود می بیند، که دیوانه می شود. این فتنه و امتحان به انسان درسهایی می دهد.

به او نشان می دهد که بی او نمی توان زنده بود. به او نشان می دهد که بی او با هر چه غیر اوست نمی توان یک نفس کشید. انسان ، بیروسی و پوچی و مسخرگی را در تمام هستی می بیند. از آن هنگام کز این تار و پود آلوده ی قلبم رختی بربستی . تو می دانی دلم تار است چشمم بی فروغ افتاده بر هستی و من بیگانه هستم با خودم ، با زندگانی ها. و من بیگانه هستم با امید و عشق ، با هستی . چه شد از من سفر کردی چه شد این واحه ی تاریک قلبم را رها کردی . بیا در من بسوز ای آتش هستی بیا تنها تو با من باش هستی سخت بی روح است . اینجاست که قدر آن نعمت و ارزش حضور و جایگاه - مقام - او در هستی مشخص می شود. و انسان عاشق به این ترس می رسد که مبادا جدا بماند و تنها؛ اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی .<sup>(30)</sup> حتی شاید نیم ساعت به خواب نرفته بود. اما آن شب هایی که او می خواهد، کم غذا می خورد و حتی ساعت را هم کوک می کند و شماطه اش را آفتاب چشمش باز می شود. از خودش نفرت دارد و از خودش بیزار است .  
او در این وقت دارد به من نزدیک می شود.

این هجران و محرومیت به او نشان می دهد که آن حالت از او نبوده ، اگر از او بود، به اختیار او شد.

و در نتیجه به ظرفیت بیشتری می رسد و آمادگی زیادتری می یابد و بارها گفته ام که از محرومیت ها، نه بخل و فقر و ظلم او را، که بی ظرفیتی و محدودیت خود را کشف کن . اگر او به من نمی دهد به خاطر این است که به داده ای او دل می بندم و می مانم و آنها را حمل می کنم و هضم نمی نمایم و از آن ها بهره می گیرم .

عجب لطف ها دارد. از محرومیت ها تو را به ظرفیتی می رساند که بتوانی بیشتر با او باشی و به غرور نرسی ؛ چون کبرها و ذنوب ما و بی ظرفیتی ما، ما را محروم می کند.<sup>(32)</sup> شاید مرا در کنار این ها ندیدی و این بود که رهیم کردی ؛ چون آن ها که در راه با رفیقی نباشد، طعمه ی شیطانی می شوند و آن ها که همراه علمی نباشد بت جاهل ها می گردند.

اءو لعک راءیتنی فی الغافلین فمن رحمتک آیستنی ؛ شاید تو دیدی که من پس از آگاهی ها و اندازه ها تازه به غفلت رسیدم ، نه به عمل ، نه به اخلاص و این بود که از رحمت محبت خویش ، ماء یوسم نمودی که آگاه شوم و ضربه ام زدی که باز گردم .

اءو لعک راءیتنی آلف مجالس البطالین فبینی و بینهم خلیتمی ؛ شاید تو دیدی که من با بطال ها که فقط فقط حرف می زنند و فقط با حرف ها وقت را پر می کنند، الفت گرفته ام و به حرف زدن ها قانع شده ام و به نقالی پرداخته ام ، پس تو کنار کشیدی و مرا با آن ها گذاشتی تا در بطالت تمام نشوم .

راستی این بطالت و حرف بازی ، داستان عجیبی است . اگر کسی از دزدی حرف می زند تو برای وسیع ترین تجارت ها گام بر نمی دارد بطال است .اگر

کسی از دردها می نالد و برای درمان مهره هایی نمی سازد، بطل است . واین بطالت قرب ما را می گیرد و ما را از شهود، به غیبت می اندازد. اءولعک لم تحب اءن تسمع دعائی فباعدتنی ؛ شاید تو از صدای من دعای من بیزاری که دورم می کنی ؛ چون می بینی که فقط وقت گرفتاری پیش تو می آیم و هنگامی سرخوشی از تو فارغم .

((اءلعلک بجر می و جریتنی ؛ شاید تو بر بی شرم من که با این همه چوبکاری شدن و با این همه بخشش به راه نیامده ام و حتی طلبکار شده ام ، مجازاتم کردی .

شاید شاید، شایدهایی برای انسان طرح می شوند که می توانند او را بسازند و این ها تحلیل هایی هستند که در این مرحله از حرکت انسان باید به سراغ او بیایند و گرنه او سطحی و خام و رویایی و وابسته به عبادت می شود و مغرور و قانع و راکد و کور می ماند.

در حالی که نه عبادت و نه ریاضت و نه خدمت و نه هیچ کدام این ها ما را به جایی نمی رسانند. مادام که این ها از امر او الهام نگیرند و فقط از سلیقه و هوس ما آب بخورند، بهره ای نخواهند داد. با این تحلیل ها است که انسان به خودش پی می برد که چه ذنوبی ؛ را و خانه گرفته و در صدد بر می آید آن ها را پاک کند و کنار بگذارد؛ چون توجه به عامل درد برای درمان ضروری است .  
فان عفوت یا رب فطال ما عفوت عن المذنبین قلبی ؛

خدای من ! پس از این همه مانع اگر تو از من بگذری این تازگی ندارد که از بسیار مجرم هایی که پیش از من بوده اند گذشته ای ؛ چون کرامت تو درمان می کنی و مداوا می نمایی و اگر ما این درمان را نپذیرفتیم ، خودمان خواسته ایم و سوختن را برای خود نگهداشته ایم .

و انا عائذ بفضلک ؛ این منم که به تو پناه آورده ام و از تو، به تو فرار کرده ام و از مجازات تو به مداوای تو رو انداخته ام و می خواهم وعده هایی را که تو به خوش گمان ها داده ای نقد کنم و منجز کنم .

الهی اءنت اءوسع فضلا و اعظم حلما من اءن تقایسنی بعملی اءو اءن تستزلنی بخطیئتی ؛ این همان جمله ای است که در مرحله پیش مطرح شده بود و اکنون باز مطرح می شود و خدای من ! فضل گسترده تر و حلم بزرگ تر تو نمی گذارد که مرا با کارهایم مقایسه کنی و یا به بدی هایم بگیری . تو، به من ببخش ، هدیه کن . داد و ستد نیست تو مرا بپوشان و تو حتی مرا توبیخ مکن و سرزنش منما؛ چون من همانی هستم که ....

و این گفته دو باره طلایه دار مروری است که باید به گذشته -

اءناالصغیر - و حال - اءنا الذی عصیت - و آینده - حاملا ثقلی علی ظهری - خود داشته باشی . گذشته ای دور که تو یک ذره بودیم مولکول شدی و پس از آن که او جذبه ها را در که تو تربیت شدی و با این که بودی زیاد شدی و با این که کوچکترین بودی تربیت شدی و با این که کم بودی زیاد شدی و مراحلی را گذراندی و در جایگاه امن و همراه محبت ها و پیش بینی ها و لباس دوختن ها و آماده شدن ها جان گرفتی و حرکت کردی . ایا می توانی انگشت های مادرت را که حرکت تو را در رحم خویش تعقیب می کرد و آیا می توانی حاکمی را که این همه را به هم پیوند داده و گرم کرده و به بسته نبینی .

تا آن جا که آماده شدی و انتقال یافتی و با فردیات شش هایت را پر کردی و تنفس خودت را شروع کردی و تا آن جا که گرفتن پستان و گرفتن و بلعیدن را آموختی ، خودت را شروع کردی و تا آن جا که حرکت ها و صدا و حالت ها را شناختی ، تا آنجا که خود حرکت کردی و صدا زدی و خواسته و

نخواستن ها را بدست آوردی ، تا آن جا که به احساس و ادراک ها رسیدی و تا آنجا که از تجربه ها و احساس ها همراه هوش و فکر خودت و همراه شعورهای حسی و تجربی و فکری و حافظه ات به آگاهی ها رسیدی و خواندن و نوشتن و بالاتر سنجش و بالاتر انتخاب و بلوغ را بدست آوردی

و در مرحله انتخاب به ترس ها رسیدی و در مرحله استقلال و عصیان ، طرد شدی و تنهایی ها را با ترس ها یکجا جمع آوری و تا آن جا که با این تنهایی به او رسیدی و تا آنجا که پس از رسیدن به او از او بریدی و به جلوه ها هوس ها رو انداختی و عصیانها کردی ، تا آنجا که پس از تجربه ها از غیر او بریدی و به او پیوند زدی و به او باز گشتی و توبه کردی .

تا آنجا که به پیروزی و کمال ، به احتضار و آخرین نفس ها و سپس به مرگ و سپس به روی شانه ها و سپس به مرده شورخانه ها و سپس به خاک رسیدی . و در خانه ی تازه ات که نه چراغی برایش روشن کرده بودی و نه لباس برایش برده بودی و نه فرشش انداخته بودی ، جای گرفته ای و در این رحم مدتها ماندی تا آن جا که فریادی تو را جمع کرده و شخصیت تو دوباره شکل گرفت و دوباره به راه افتادی . تنها، عریان ، ذلیل و رو به راهی که از آن چشم پوشیده بودی و رو به سوی منزل هایی و مقصدهایی که از آن ها بریده بودی و تو در این مجموعه خودت را می بینی و در این حرکت مداوم خودت را تجربه می کنی و از هر مرحله شاهدهی برای مرحله بعد می یابی و یقین به تجربه می کنی و از هر مرحله برای بعد می یابی و یقین به این ادامه و این جریان در ذلت می نشینی و یا آن یقین و در این وسعت می یابی که چقدر بی خبر گذاشته ای و چقدر پاهایت را بسته ای و حتی شکسته ای که دیگر مجال رفتنت نیست .

این جریانی است که برای خودم در یکی از شب های تابستان چهل و پنج ، در بالای بام یکی از خانه های گاه گلی یکی از روستاهای دور شدم و یا بیدار کردند. بلند شدم بر لبه ی بام نشستم و پایم را رها کردم . من زیر شاخه ای از درخت توت نشسته بودم و از دست چیم از آن دوره ها از میان فندقستان - باغ های فندق - تازه ماه سرخ رنگ داشت به سینه آسمان می خزید و صدای آبشارهای کوتاه و زمهره ی مرغ حق و فضای سبک ده و آسمان تاریک شب و ستاره های زنده ای روستا و هزار عامل دیگر مرا چنان سبک کرده بودند و چنان آزادم کرده بودند که خودم را از دوره های دور احساس می کردم و حتی با خودم از پیش از رحم تا دنیا دوباره متولد شدم و پس از این تولد زود به بلوغ رسیدم و به جوانی و به پیری و به مرگ و به ادامه از رحم خاک و به انتقال ها ووو.

این جریان در من مسائلی را زنده کرد و برای من روزنه ای شد؛ چون من تمام وجود خودم را قدم به قدم دنبال کردم و تمام آنچه بر من گذشته بود احساس نمودم .

اگر امروز از انسان و استعدادهایش و ترکیب این ها و نتیجه این ترکیب شگفت و رابطه ی این ترکیب با شناخت ها و رابطه این همه با هستی و جامعه ، حرف می زنم این حرف ها ریشه در این شب دارند.

همان شب بود که من با همین دعا جریان خودم را مرور کردم و با هر جمله اش گام برداشتم .

سیدی انا الصغیر الذی ربیته ؛ بزرگ من ، من همان کوچکی هستم که تو تربیتش کردی و پرورش کردی و پرورشش دادی .

من همان جاهلی هستم که تو به شعور و آگاهی رساندیش .

من پس از این پرورش و این آگاهی ، همان گم و مبهمی بودم که هدایتش کردی و در سر چند راهی های تصمیم با توجه به قدر و اندازه اش ، از کم ها جدایش نمودی چوبه خود پیوندش دادی .

من همان پستی هستم که ، رفعت بخشیدی .

به دنبال این همه رفعت و هدایت و آگاهی ، من همان رونده ای بودم که هزار ترس و دلهره در او رخنه کرد و پس از بالا رفتن ها و ترس از زمین خوردن ها و ماندن ها و راکد شدن ها به امن رساندیش .

و همان گرسنه هستم که نه یک رزق و نه با یک غذا که گسترده سیرش کردی .

من همان تشنه ای هستم که هیچ دریایی سیرش نکرد و تو سیرش کردی .

من همان لختی ، رهایی بودم که تو پوشاندیش .

من همان فقیر و نیازمندی بودم که تو بی نیازش کردی و غنایش را حتی در خودش نهادی .

و من همان ناتوانی هستم که نیروهایی را در او سبز کردی و قدرت هایی برایش گذاشتی .

من همان ذلیلی هستم با آن همه قدرت ، که تو به عزت جهت دادن به قدرت ها بود و قدرت بر قدرت و تسلط بر قدرت .

من همان مریضی هستم از مرض های جهل و غرور و یأس و ضعف و پوچی و نفرت گرفته تا سر دردها و کمر دردها، که تو شفایش دادی .

من همان خواستاری هستم که تو بخشیدیش .

و با آن همه بخشش ، من گناهکاری هستم که تو پوشاندیش .

و مجرمی هستم که تو آزادش کردی .

من همان کم . ناچیزی هستم که تو زیادش کردی .

من همان مستضعفی هستم که تو یارش شدی .

من همان طرد شده ، تبعید، آواره ای هستم که تو ماءوایش دادی .

این منم که این طور با تو پیوند خورده ام . و این تویی که این گونه جلوه کرده ای ، با من در یک مرحله نمانم و حتی گرفتار تضادها بشوم که چه کسی به من این همه داد. هر چند در بند زمین و خورشید و سپس روابط این ها و نظام هستی و خود کفایی ماده بمانم ، ولی این ماندگاری دوام ندارد؛ چون هستی بر فرض خودکفایی ماده بمانم ، ولی این ماندگاری دوام ندارد؛ چون هستی بر فرض خود کفایی وابستگی دارد و ترکیب دارد. و مرکب مبداء نیست و هستی وابسته و متقوم ، قیوم دارد.

هر چند من گرفتار تضادهایی بشوم ، که وجود من سرشار از تضاد است ولی راه می افتم و می رسم .

خدای من ! من همان کم هستم که تو زیادش کردی . و همان مستضعفی هستم که تو یارش شدی و همان تنهایی هستم که حتی به خانه راهم نمی دادی و تو همراهش ماندی . و با این همه من ، من کسی هستم که از تو در خلوتم شرم نکردم و در جمعم در بند تو نماندم . من همراه داستان ها و گناه های بزرگی شدم ، من با آن همه من با آن همه فقر و ضعف و ربط و پیوند، من همان هستم که بر تو شوریده ام .

من همان هستم که جبار آسمان را عصیان های بزرگ ، رشوه ها داده ام و دلال ها گرفته ام . من همان هستم که به خاطر رسیدن به عصیان های بزرگ ، رشوه ها داده ام و دلال گرفته ام . من همان هستم که هنگام بشارت به گناه با سر می دویدم و با تمام وجودم به آن سو رو می کردم و می کوشیدم .



خدای من! من کسی هستم که تو مهلت دادی، ولی باز نگشتم و پوشاندی  
ولی شرم نکردم و با عصیان ها، از حد گذشتم تا آن جا که از من چشم برداشتی  
و مرا رها کردی، ولی بی باک گذشتم. منی که نگاه یک زن اسیرم می کرد.  
منی که به دم خرس می چسبیدم با این که آن همه با تو پیوند داشتم از تو بریدم  
و هنگامی که نگاهت را برداشتی بی باک رمیدم و حتی به اندازه یک نگاه  
حساب تو را نگه نداشتم.

باز تو مرا با پوشش ها پوشاندی که راه بازگشت داشته باشم تا آن جا که  
گویی تو از من خبر نداری و این همه عصیان و شورش را فراموش کرده ای و  
با این که از کیفر گناهانم معاف داشته ای و دورم کرده ای تا آن جا که گویی تو  
از من شرم کرده ای.

خدا! من در گذشته ام آن بودم و در این لحظه هم این همه پیوند با تو دارم.  
اصلا من عین ربط و خود پیوند هستم ولی با این وصف این همه عصیان دارم و  
غرور. این همه ذنب دارم و سرکشی. برای هیچ ها می شورم و اما برای تو  
موج هم بر نمی دارم.

برای یک سلام، برای این که در جمعشان صدایم نزنده اند، برای این که  
سوارم نکرده اند، برای این که کفشم را مالیده اند، برای این که سوارم نکرده اند،  
برای این که در جمعشان صدایم نزنده اند، برای این ها، برای، از خشم پر می  
شوم و از کینه سرشار، ولی برای تو بی تفاوت و توجیه ساز.

من اگر همه کس را عصیان می کردم و بر هر چیز می شوریدم عذری می  
ماند، ولی مسأله این است که من جز تو را عصیان نکرده ام. در برابر آن ها که  
ضعیف و پوشالی و ناچیزند، من لرزان هستم، اما در برابر تو، تمام غرور هستم  
و سرکشی و تمام عصیان و هجوم.

خدای من! تو این هستی و من هم همین که می بینی ، ولی یک مسأله این که ، اگر به عصیان ها دست زده در لحظه ای نبود که تو را باور نداشته باشم و به تو معتقد نباشم و یا دستور تو را خوار شمرده باشم و یا این که خواسته باشم هدف عذاب تو باشم و یا این که تهدید تو را دست کم گرفته باشم ، نه ، هیچ یک از این ها نبوده و نیست و لیکن غفلتی است که مرا می گیرد و گناهی است که سر می کشید است که سیاه می کند و پرده می اندازد و هوسی است که مرا مقهور می سازد و آنگاه تمام محبت های تو می شود عامل بدبختی و شقاوت من و تمام پرده پوشی های تو می شود عامل بدبختی و شقاوت من و تمام پرده پوشی های تو می شود عامل غرور من .

خدای من! من تو را با تمام وجود عصیان کرده ام و با تو درگیر شده ام ؛ نه دستم و نه چشمم ، نه فکرم و نه دلم ، نه عمرم ، هیچ یک برای تو نگذاشتم ، که خود سرانه در آن همه تاختم .

خدای من! من از این که حتی گذاشته ام را مرور کنم شرم می بینی که زبانم برگرفتن کارم نمی گردد. و تو می دانی که همین گفتن بر من عذاب است و مرا می کوبد که چقدر سرکش هستم و نمک شناسم و دشمن دوست . من تو را با تمام وجودم عصیان کرده ام ، اما اکنون که فهمیدی و در دست درگیری ها، مانده ام و درگیری های من با سنت های هستی و قانون های تو، مرا به رنج افکنده ، اکنون چه کسی مرا از عذاب تو نجات می دهد و از دست دشمن ها و خصم هایی که ساخته آزاد می کند.

خدای من! من در چاهم ، من افتاده ام و با آنچه تو به من داده ای من خودم را به دره ها زده ام . اکنون اگر تو رشته ات را از من ببری و تو مرا رها کنی ، من تو چه کسی ، به چه رشته ای خودم را پیوند بزنم .

وای بر من رسواییم . در صفحه هستی ، در این لوح منظم ، من با دست نعمت ها، نقش گناهانم را کشیدم و با لطف تو خودم را به قهر، به رنج بستم . امان از این رسوایی ، که کتاب تو از کارهای من در خود گرفته . کارهایی که اگر امید به کرامت و وسعت رحمت و نهی تو از یأس و قنوط نبوده ، هر آینه به نهایت یأس می رسیدم هنگامی که آن ها را به یاد می آورم . آخر با دوست دشمنی و با دشمن فناء و پاکبازی ؟

ای بهترین کسی که خواستاری او خوانده و ای بالاترین کسی که امیدواری به او دل بسته ، ای خدای من ! من با آن همه عصیان و ظلم و با آن همه جفا فقط با رشته اسلام و با پاسداری قرآن و با عشقم به رسول ، امید نزدیکی و قرب تو را دارم . تو این امید و این ائس ایمانم را به وحشت مینداز.

تو می دانی که عشق رسول تو در دل من نشسته و پیوند اسلام را به عهده گرفته ام . من خودم را و رابطه هایم را یافته ام که در چه هستی منظمی و در چه اجتماع مرتبی هستم و این است که قرآن و این همه دستور برایم معنی دارد و حریم دارد. و این است که قرآن و این همه دستور برایم این روشنگری و نو افشانی رنج ها دیده و سال ها سوخته و سوخته هایش را و آه های گرمش را در جمع ، کسی ندیده و اشک پاکش را هیچ نگاهی آلوده نکرده ، با این همه وسعت و قدرت ، بار قرن ها و سنگینی نسل ها را به دوش کشیده و چراغش را تا امروز و روشنگریش راحتی برای من ، نشان داده و این است که به رسول تو با آن همه نور و با این همه رنج ، عشق ورزیده ام . آخر من حتی به کسی که برایم دری را باز می کند علاقه می بندم و برای کسی که به من محبتی می کند و زیبایی و جمالی را نشان می دهد، سپاس می گذارم .

اکنون پس از آن همه عصیان فقط، این سرمایه من است .

## 10. ایمان

پس از آن مراحل که تا به حال گذشته ؛ یعنی از توجه و حیرت ، پس از امن و حمد، پس از قصد و اقرار، پس از عذر، پس از، طلب ، پس از خستگی و درگیری ، تو با این سرمایه اسلام ؛ یعنی شناخت خودت و پیوند و رابطه هایت با هستی و با جامعه و در نتیجه با سرمایه قرآن و رسالت ، به راهت ادامه می دهی و اسلام را تا ایمان پیش میبری .

اللهم بدمه الاسلام اءتوسل الیک ؛ با رشته اسلام خودت را به تو پیوند می زند و بحرمة القرآن اءتدالیک ؛ و با حرمت گرفتیم از قرآن به تو تکیه می کنم . و بحبی النبى الامى القرشى الهاشمى العربى التهامى المکى المدنى اءرجو الزلفته لدیک ، و با عشقم و محبتم به پیامبری امی که رابطه ای نژادی و فامیلی با او ندارم و فقط رنج های مکه و مدینه اش و ضرورت پیامش برای من ، مرا به او ربط داده است ، من با عشقم به چنین مردی ، امید قرب تو را دارم ؛ چون ای عشق و آن حرمت . آن رشته ، نشانه می دهد که من به تو عشق دارم و با تو پیوندی دارم ، گرچه گاهی عشق های دیگر کورم می کنند، اما تو در دلم جایی داری و من به سوی تو کوششی دارم و امید قربی را در سر گذشته ام .

فلا توحش استیناس ایمانی ؛ تو انس عشق مرا به وحشت مینداز و پاداش مرا پاداش آنهایی قرار ده که برای غیر تو بودند و عبودیت دیگران را به گردن گرفتند و فقط اسلامشان به خاطر نگهداری خونشان بود و حصار منافعشان ؛ منافی که به آن رسیدند، اما ما با زبان ها و دل ها ایمان آوردیم و بذر عشق تو را در دل آبیاری نموده ایم تا از ذنب های ما به عشق هایی و بت هایی که هنوز اسیر آنها که حفظ خودشان را خواستند به آن آرزو رسیدند.

فءدر كنا ما اءملنا؛ ما را به آرزوى خویش برسان و امید خودت را در دل ما ثابت بدار و دل های ما را پس از این همه هدایت و عشق ، در سختی و تاریکی و بازگشت مخواه و از رحمت خودت بر ما ببخش ، که بسیار بخشنده هستی .

به عزت تو سوگند که اگر مرانپذیری و این رشته هایی را که مرا با تو پیوند می دهد، به خاطر عصیان هایم و سرکشی هایم قطع کنی و مرا از خود برانی ، من از تو دست نمی شویم و از این درگاه نمی روم ؛ چون دلم الهام گرفته از شناخت کرامت تو و وسعت رحمت تو.

خدای من ! بنده فراری جز سوى مولای خودش باز نمی گردد و مخلوق جز با آفریدگارش پیوند نمی خورده و پناه نمی بیند.

خدای من ! اگر تو مرا با زنجیرهایی که خودم برای خودم بافته ام همراه کنی و مرا به سوى آتش ها روانه سازی و میان من و خوبی ها فاصله بیندازی ، من امیدم را از تو نمی برم و صورت آرزویم را از تو باز نمی گردانم و عشق تو از دلم بیرون نمی رود. من آن همه پوشش و ستر تو را فراموش نمی کنم ، گرچه غفلت ها گریبانم را گاهی بگیرند. عشق تو در من هست . تو بیا عشق های دیگران را بیرون کن ، که مرا به طرف نکشند و مرا به غفلت ها و در نتیجه به عصیان ها و سرکشی ها هجوم ها آلوده نکنند.

خدا! این دل من همچون بتخانه ای است که بی نهایت بت در آن خانه گرفته و اطراق کرده و صاحب خانه شده اند. اینها مستاءجرهایی هستند که بیرون نمی روند و خانه را خالی نمی کنند.

من برای بیرون کردنشان بارها کوشیده ام ، اما به عجز رسیده ام . سیدی اءخرج حب الدنيا من قلبی ؛ تو بیا حب و محبت غیر خودت را، پست ها و

پستی ها را از من جدا کن و مرا با رسول پیوند بزن ، تا عشق بزرگ تو به عشق های دیگرم جهت بدهم . آنها را در یک جهت به جریان بیندازم ؛ چون منی که از عشق هایی سرشار هستم ، مهم را فدای مهم تی می کنم و آنچه را دوست دارم در راه آنچه بیشتر دوست دارم ، می گذارم .

خدا! مرا به مرحله تو به راهنمایی کن . مرا از شناخت و عشق سرشار کن تا به سوی ، تو باز گردم و مرا بر گریستن بر خود کمک کن پس از آنکه بر همه چیز جز خودم اشک ها ریختم و حتی خون دادم . من خودم را از دست داده ام ، با تاءخیرها و تسویف ها و سوف افعال ها، بزودی بزودی انجام می دهم ها، عمرم را شمع راه هیچ ها ساختم و فقط با رؤ یاها سرخوش شدم و اکنون به جایگاه کسانی رسیده ام که هیچ امیدی به خوبی شان نیست . راستی چه کس بدبخت تر و بد حال تر از من است ، اگر من همین گونه و با این وضع خانه بگیرم در قبری که برای خوابم آماده اش نکرده ام و با عمل صالح ، فروشی درون درون آن نینداخته ام .

من که برای از دست دادن یک لباس ، یک خانه که خیابان ازش عبور کرده گریه ها می کنم و شبها خوابم را می گذاردم ، چه شده که گریه ای ندارم . گریه ، برای از دست دادن جانم که چراغ راهم نشد. گریه برای تاریکی قبرم که رحم دیگر من است و شروع راهم . گریه برای محاکمه ها و گریه برای تولدم از خاک و بیرون آمدنم از قبر، در حالی که نه لباسی دارم و نه عزت ها و مدارکم همراه هستند و فقط بارها سنگین عمرم را بر شانه های شکسته انداختم و کوله بار سنگین گناهم را به خویش بسته ام و در زیر این باز خمیده ام و نگاه تشنه ام به هر طرف می چرخد و به راست و چپ می خورد، مردمی را می بینم که در جایگاهی دیگر هستند و موقعیتی دیگر دارند که آنها را بی نیاز می کند.

چهره هایی را می بینم درخشنده ، خندان و شاد و چهره هایی که در آن روز  
گرد آلوده غم است و اسیر ذلت و خواری .

سیدی علیک معمولی و معتمدی ؛

خدای من ! تکیه من بر تو بر توست . من با سرمایه هایم خسارت را خریده  
و با دست هایم ، خودم را سوزانده ام . هیچ یک از تکیه گاه هایی که تا دیروز  
داشتم برای من نیست . اطمینان من ، آید من و تکیه من تویی . به رحمت تو  
چنگ زده ام و تو بار رحمتت به هر کس که بخواهی می رسی و با کرامت  
خویش هرکس را که بخواهی راه می دهی .

این مرور دقیق از دورها تا فرداها و این همراهی حساب شده با خویش ،  
انسان را به خودش و بت هایش و خسارت هایش نزدیک می کند و تنهایی و  
طلبش را نشانش می دهد.

در نتیجه کسی که با زبان خود این سرور را خوانده و کسی که خود این راه  
را طی کرده ، از بت ها و از شرک هایش جدا می شود؛ چون می بیند که اینها  
برای او کار گشایی ندارند، جز اشک هایش جدا می شود؛ چون می بیند که  
اینها برای او کار گشایی ندارد، جز اشک چشم و ذلت چهره ها و بار سنگین بر  
پشت او چیزی ندارد.

این گونه ، انسان از وحشت ها و تنهایی ها به امید و به عشق حق و سپس  
به توحید می رسد، در حالی که در این جریان خودش را از گذشته تا آینده  
همراهی کرده و نارسایی بت ها، تنهایی همیشگی و غربت مستمر خویش را  
دیده است و با این دیدار به حمد و سپاس و تشکر رسیده که : فلک الحمد علی  
ما نقیت من الشرک قلبی .

## 11. توحید

و هنگامی که انسان شریک هایش را دید و بر خویش نظارت کرد و یافت که چه چیزهایی در او جریان داشته و او را به جریان می انداخته ، از آنها که در سطح او هستند و پایین تر از او هستند پاک می شود، جدا می شود و آنها را از دل خود بیرون می راند و با این آزادی ناچار به قدرت ها می رسد و زبان گنگ و لالش باز می شود، هر چند این زبان در برابر لطف او نارسا کوتاه کند است الهی ابلسانی هذا الکال اشرك خدای من که مرا از شرک جدا کردی ، من چگونه و با چه زبانی تو را شکر کنم . با زبانم این کوتاه ؟ ام بغایه جهدی فیعملی ارضیک ، یا باکارها شکر تو چه ارزش دارد . و کارهای من را در برابر داده های تو چه جایگاهی خواهد داشت .

خدای من ! این سخاوت توست که آرزوی مرا گسترده و این پذیرش توست که کارها من را قبول کرده است

در این مرحله ، این وجود از خود بریده و از شرک رهیده است که دیگر هیچ بندی بر پا ندارد و با تمام وجود به او رو آورده به توحید رسید

تا به حال از عواملی که انسان را به ایمان و به جدایی از شرک ها و به توحید می رسانده ، مرور شده ، چون انسان با شناخت محبت ها و با شناخت بخشش ها و با شناخت عظمت ها و با شناخت زیبایی و لطافت های او همدم می شود و از غیر او می برد

این جریان با انا الضعیف شروع شده و با بررسی بتهایی که یک عمر بر ایشان دویده بودی و آخر سر با ذلک و عریانی بار سنگینشان را به دوش برداشته بودی و در زیر آن بار و با دست خالی بر خویش اشک ریخته بودی ، با بررسی



اینها آن جریان از اسلام وایمان به توحید رسیده و اکنون تو جز او نمی توانی  
بخواهی و جز برای او برای دیگری نمی توانی باشی و این اوست که زبان تو را  
باز کرده و آروزی های تو را گسترده و کارهای ناچیز تو را که با این بینش و  
با این دید توحیدی همراه شده پذیرفته و این تویی که با او در این مرحله از  
توحید می گویی و پیمان می بندی با گفتن و پیمان ، خودت را به راه می  
اندازی که این چنین بمانی و از راه نیفتی .

سیدی رغبتی و الیک رغبتی و الیک تاءمیلی ؛

خدای من ! من فقط به تو رغبت درام ، که جز تو برای کسی عظمتی نیست و  
فقط روی آرزویم به توست ، که جز تو، جهتی نیست و فقط روی آرزویم به  
توست ، که جز تو، جهتی نیست و هر راهی بسته و بن بست است . و قد ساقنی  
الیک اءملی ؛

مرا آرزوهایم ، به سوی تو رانده اند. جز در این درگاه آرزوی تاءمین نمی  
شود. و علیک یا واحدی عکفت همتی ؛

و فقط بر تو، ای تنها محبوب من ، همتم معتکف شده ؛ چون پستی ها همتی  
را به خود جلب نمی کند.

و الیک یا واحدی عکفت همتی ؛

و فقط بر تو، ای تنها محبوب من ، همتم معتکف شده ؛ چون پستی ها همتی  
را به خود جلب نمی کند.

و فیها عندک انبسطت رغبتی ؛

در بهره هایی که نزد توست خواسته من گسترش یافته .

ولک خالص رجائی و خوفی ؛

و این است که امید خالص و ترس خالص من فقط از توست . دیگران از من چیزی نمی گیرند و اگر با تو بودم و در راه تو بودم آنچه از من بگیرند همان را به من نداده اند؛ چون این ها را من ناچار از دست می دادم ، ولی در راه تو، از دست دادن ، همان بدست آوردن است ، که در راه تو نباشم ، اما آنها که در راه بودند، در موج حادثه ، فقط می گفتند: اءولسنا علی الحق ؛ آیا ما بر حق نیستیم و آن دم که می شنید و تاءبید می شدند با تمام قاطعیت می گفتند: اءذالانبالی ؛ دیگر باک نداریم<sup>(34)</sup>.

و این همه همراه با کمک تصویرها و قضاها و جوهایبی است که دعای ابو حمزه را به به غنایی تا حد شاعرانه ترین سرودها پیش می آورد. و در این دعا تنها خواهش نیست ، که خواستن پس از زمینه ها و تصویرها و صحنه هایی است که تو را می سازد و زیانت را باز می کند و احساسات را شکوفا می نماید.

الهی ان عفوت فمن اءولی منک بالعفو؛ خدا! اگر تو جرم ها را پاک کنی ، چه کسی به این کار سزاوارتر؟ و اگر شکنجه بدهی پس چه کسی از تو عادل تر؟ تو در این به غربت من رحم بیاور، که من حتی به خودم بیگانه ام و از خودم فراریم و هیچ چیز مرا انسی نمی آورد و مرا به خود نمی خواند. من در جمع تنهایم و در تنهایی خویش از خویشتن خسته و حتی در خودم و با خودم بیگانه

و این بیگانگی از آنجا مایه می گیرد که من با هر چیز جز خودم رابطه داشته ام و برای هر کس جز خودم گام برداشته ام . همه چیز را ساخته ام ، بزمم را، خانه ام را، شغلم را، اما خودم را خراب کرده ام .

تا هنگامی که آن بت ها خراب نشده اند و آن ساخته ها ویران نگشتند، من غربت خودم را حس نکرده ام اما اکنون می بینم که غریبم و اگرچه پا در خاک دارم اما سرم به سوی آسمان هاست .

تو بر این تنها رحم کن که این بیگانه جز با تو یگانه نمی شود و جز با تو انس نمی گیرد. تو در این دنیا بر غربتم و در هنگام مرگ بر گرفتاریم و در قبر بر تنهاییم و در خاک بر وحشتم و پس از رستاخیز که برای حساب بپاخاستم بر ذلت ایستادم و بر خواری جایگاهم ، رحمت بیاور.

در آن روز آنچه را که تا آن لحظه بر آدم ها مخفی داشته بودی بر من بیامرز و آن پوشش و ستر را همان طور بر من بیفکن که من آن روز به این پوشش محتاج ترم و آن روز در آن جمع بیچاره ترم .

خدا! به من محبت کن در آن لحظه ای که مرگ گلویم را گرفته و پلک هایم را سنگین کرده و نگاهم را شکسته و مرا بر خوابگاه خویش انداخته و دست های محبوب ، مرا زیر و رو می کنند و مرا می غلتانند و هر یک در خود حرفی و با خود امیدی و برای خود نقشه ای می سازند.

و بر من از فضل خودت بریز در آن لحظه ای که بر روی سنگ و جایگاه شستن در رازم کرده اند و همسایه های خوبم به شستنم پرداخته اند و یا مرده شورهای بی خیال قطارم کرده اند و حتی لحظه ای هم به من فکر نمی کنند، که فکر خود را از پیش شسته اند.

بر من ببخش در آن هنگام که انتقال یافته ام و تنها بر تو در چاله ام وارد شده ام . تو در این خانه تازه و در این مرحله حساس باز به غربت من رحم کن تا با غیر تو مائونس نشوم .

خدای من ! اگر مرا به خودم واگذار کنی هلاک می شوم ؛ چون آنها که راه افتاده اند خطرهایشان زیاد است و آنها که مانده اند احتکارشان بحران خیز است

خدای من ! من از چه کسی کمک بخواهم اگر تو مرا از لغزش هم رها نکنی و به چه کسی پناه بیاورم ، اگر تو گرفتاریم را برطرف نکنی . خدای من ! چه کسی را دارم ؛ سیدی من لی و من یرحمنی ؛ اصلا چه کسی به من محبت می کند که اگر تو محبت نکنی . مگر نه اینکه محبت ها را تو در دل ها ریخته ای ؟ و به بخشش چه کسی امیدوار باشم اگر بخشش تو را روز نداریم از دست بدهم ؟ به سوی چه کسی از گناهانم فرار کنم که مهلت من گذشت و وقت من منقضی شد؟

خدای من ! تو مرا عذاب نده که من به تو امید وارم . خدای من ! تو این امیدم را ثابت نگه دار و ترسم را به امن برسان ؛ چون در زیادی گناه من جز گذشت تو امیدی نیست .

خدای من ! من از تو آن را می خواهم که سزاوار آن نیستم ، اما تو سزاوار نگهداری و بخشایشی . مرا بیمارز و از نظارت خودت لباسی بر تن من کن ؛ لباس تقوا و اطاعت را، که رنج ها و دنباله های همیشگی و چشم پوشی های بزرگ و گذشت های کرامت بوده ای .

الهی اءنت الذی تفیض سیبک ؛

خدای من ! تو کسی هستی که بخشش ها و نعمت ها را می ریزی ، آن هم بر کسانی که تو را باور نکرده اند و ربوبیت تو را انکار نموده اند، پس تو چه خواهی کرد با آنها که از تو خواسته اند و به این یقین رسیده اند که تمام هستی

و آفرینش و تمام دستور برای توست . تو بزرگی و تو بالایی ، ای پروردگار  
تمام هستی ها.

خدای من ! بنده تو در درگاه توست و تنگدستی ها او را بر این درب پا  
داشته اند و او با دعایش ، با خواستش ، دارد این در را می کوبد و با امید  
پنهان و نهفته اش ، نگاه جمیل و لطف زیبایی تو را به سوی خودش می کشد و  
با آن پیوند می خواهد.

پس تو با آن چهره کرامتت از من روی بر مگیر و آنچه می گویم از من  
بپذیر.

## 12. خواسته ها

من تو را با این دعا، با این همه طلب خواندم و امیدم این است که مرا باز نمی گردانی ؛ چون به این شناخت رسیده ام که تو مهربانی و بخشنده .

خدا! تو کسی هستی که هیچ خواستاری او را خسته نمی کند و هیچ بهره برداری او را کم نمی سازد. تو همانطور هستی که خودت می گویی و بالاتر از ما گویای آنیم .

و این است که من بیشترین و گسترده ترین خواسته هایم را پیش تو می آورم .

خدای من ! من از تو صبر بجا و گشایش نزدیک و گفته هماهنگ و پاداش بزرگ را خواستارم .

من از تو تمام خوبی ها را می خواهم ؛ چه آنهایی که به آن آگاهی و چه آنهایی که از آن بی خبرم ؛ چون خوبی ها یک چهره ندارند، که خوبی از خوشی جداست . خوبی ها آنهایی هستند که کمبودهای مرا تاءمین می کنند و نیازم را بر آورده می کنند، نه هوسم را و چه بسا نیازم در شکست ها و ضربه ها و رنج ها باشد. من از تو خوبی ها را می خواهم و چون می دانم که حتی تحمل الطاف تو را ندارم .<sup>(36)</sup>

من از تو این همه را می خواهم . ای بهترین مسؤ ول و ای بخشنده ترین بخشنده ! خواسته های مرا درباره خودم و اهلیم و پدر و مادرم و فرزندانم و خاندانم و برادرانی که در راه تو با هم هستیم ، خواسته هایم را درباره تمام اینها به من عنایت کن . تو زندگی مرا گوارا کن تا حتی با ناخوشی ها خوش باشم و مردانگی مرا، اصلاح کن تا در تمام این حالت های امید و یأس و عشق و

نفرت و خستگی و نشاط مرا، اصلاح کن تا در تمام این حالت ها برای تو باشم

مرا از آنها قرار بده که زندگیشان را طولانی کرده ای و بازدهی شان ؛ چون  
به خشیت و آگاهی و به شکر و سپاسگزاری رسیده بودند<sup>(38)</sup>

و ارزقنی حج بیتک الحرام فی عامنا هذا و فی کل عام و ارزقنی رزقا واسعا  
من فضلک الواسع ؛ برای بار سوم در کنار بهره ها و نعمت ها از رزق حج و از  
رزق واسع و گسترده که در تمام وجود انسان را می گیرد گفت و گو می شود.  
آنها که در تمام شب قدر به بهره برداری نرسیدند، دیگر امید به بهره برداری  
و تجارتشان نیست ، مگر اینکه در حج ، روز عرفه را درک کنند.

خدای من ! مرا از رزق گسترده ی خود بهره مند کن و بدی ها را از من  
برگردان . بدهکارها و ستم هایی که در نزد من مانده تو عهده دار باش تا من  
صدمه نبینم و گرفتار نشوم . من خود با تمام نیرو می کوشم و یکی از نیروهای  
من توی که خداوند قدرت ها و گشایشگر بن بست ها هستی . تویی که می  
توان بر تو تکیه کرد و می توان با تکیه بر تو با دشمن های بزرگ درگیر شد و  
موسی صفت ، در برابر فرعون قدرت ایستاد و ابراهیم وار، برا بر تجمل ها و  
بدعت ها و محمد کردار، برابر تمامی آنچه که جز تو ست و برای غیر توست .

چون تویی که دل ها و چشم ها در دست توست و فرعون ، صاحب دلش  
نیست و نمرود، صاحب آتش و عزیز، صاحب خواب و رؤ یایش و یهود،  
صاحب و پاسدار مرزها و بتخانه هاشان نیستند، که اینها پیش از آنکه در دست  
آنها باشد در دست تو هستند و به فرمان تو، که تو حتی پیوند علیت و وابستگی  
را در تمام هستی ریخته ای و علت ها را به معلول ها ربط داده ای و مقهور  
نیستی و دست بسته نداری .

آنها که راه نیفتاده اند تو بی تفاوت هستند، درگیری ندارند؛ که همچون آب هر چیزی را به خود راه می دهند و اما آنها که راه افتاده اند و با تو همراهند دیگر از درگیری نمی ترسند و در درگیری ها گرفتاری ندارند و از دشمن ها وحشتی به خود راه نمی دهند، که تو تکیه گاهشان هستی .

و اخذ عنی باء سماع و اء بصار اء عدائی ؛

تو گوش های دشمن و چشمها مخالف و کینه توازن و ستمگران را بگیر، که نه خیری بدست بیاورند و نه چیزی ببینند و غافلگیر شوند و من به پیروزی برسم .

این درس است برای آنها که می خواهند به نصری و پیروزی برسند، چگونه کار کنند و چگونه چشم و گوش دشمن را ببندند و از کجا بر او بشورند و در چه قسمتی نفوذ کنند تا به پیروزی برسند. دشمن را ببندند و از کجا بر او بشورند و در چه قسمتی نفوذ کنند تا به پیروزی برسند. دشمنی که اطلاعات ندارد و؛ پرتو دیدگاه ندارد، نمی تواند با تو بجنگد و اگر شروع کرد ناچار ضربه پذیر خواهد شد و چشم تو روشن و دل تو شاد و عم تو مرتفع خواهد گردید؛ چون دشمن در موضع پایین تری قرار خواهد گردید؛ چون دشمن در موضع پایین تری قرار خواهد گرفت و تو از درد و رنج جدا خواهی شد.

ء اقر عینی و فرح قلبی ؛

تو مرا شاد کن و مرا از آنچه که مرا به خود مشغول داشته به گشایش برسان . آنها که از خلق تو هستند و برای من بدی می خواهند، مرا بر آنها مسلط کن . اگر چه اینها کشتزار مرا نگرفته اند و اگر چه گندم هم به من داده اند و اگر چه نان برایم پخته اند، ولی از نیرویم کی خواهند استفاده ببرند و مرا برای خود می خواهند و از من سوء استفاده می کنند.



اینها دشمن های پیچیده تر و پنهان تری هستند و تو آنها را زیر پای من بگذار؛ که تو گفته ای : اءنتم الاعلون ان کنتم مؤ منین . (40)

آنها خلق را به تاریکی می کشند و از درون پوک کی کنند و می غلتانند و تو هنگامی که قدر و ارزش این خلق را نشان دادی و از درون پر شدند، دیگر به کم قانع نمی شوند و به خاطر پیشیزی خود را نمی فروشند و در راه منافع دیگران نمی غلطند و دیگر اسیر و سوسه ها و بدی های شیطان ، که آنها را گم می کند و گرفتار پست ها و عنوان سلطان که آنها را می خرد، نمی شنوند.

و اکفنی شر الشیطان و سیئات عملی ؛

میان بدی شیطان ، که اغواء و زینت است و بدی سلطان که پوک کردن و در تاریکی نگه داشتن است (42)

و طهرنی من الذ نوب کلها و اءجرنی من النار بعفوک ؛

مرا از ذنب ها و کوتاهی ها پاک کن و مرا از آتش هایی که خودم برافروخته ام و آتش هایی که از درون من و از دل من شروع می شوند و آتش ندامت و حسرت ، نجات بده و مرا در بهشت داخل کن و مرا از آنها که تو از پاکی و اءنس و خوبی شان سخن ها گفته ای همسری بده . منی که امروز هر جلوهای دلم را می برد، چه شده که به آن جلوه ها نور و حورها تو جهی ندارم و از آنها نمی خواهم .

در روایت است هنگامی که مؤ من به نماز می ایستد، جمعی از حوریه ها دور او را می گیرند و همین که سلام می دهد و تعقیبش را می خواهند، منتظر هستند که از آنها خواستگاری کند و از آنها بخواهد و اگر پس از نماز از آنها نخواست و از آنها حرف نرند، به هم نگاه می کنند که مگر بهتر از ما سراغ دارد؟ و می روند.

ما به این زن هایی که نه وفایی دارند و نه دوامی و نه همدلی و اءنسی ، چگونه راغب هستیم و چگونه در راهشان همه چیز را می گذاریم ، ما از آنهایی که خدای ما برای ما گذاشته و از آن نورهایی که برای ما آفریده ، سخنی نم گوئیم و خواستگاری نداریم . آیا این بی توجهی و غفلت دلیل بی اعتقادی نیست ؟ حقیقت اینکه ، ما هنوز نه بهشت را لمس کرده ایم و نه جهنم را این است که از هر کدام اینها فقط حرف می زنیم که ما را از آتش نجات بده و آتش را بازی فکر می کنیم ، نه از آن هراسی داریم و نه تصویرش را کشیده ایم و همینطور از بهشت و نعمت ها. گاهی استغناء نشان می دهیم که ما طالب لقاییم و اما می بینیم که چگونه برای ازدواج با اینها که جز رنج نمی زدایند و جز فشار باری ندارد، چقدر می کوشیم و نشانی از استغناء نداریم .

در این دعا به دنبال آن همه طلب و اءنس و نجات از آتش ها و رسیدن به بهشت ها، می بینم که از حور خواستگاری می کنند و سپس به بهشت های بالاتر و اءنسهای عمیق تر، پر می گشاید.

مرا به آنها که تو سر پرست و ولایتشان را عهده دار شدی و صالح بودند، به محمد و خاندان او، آنها که خوب بودند و پاک و آزاده و انتخاب شده ، ملحق کن ، که درود تو بر آنها و بر جسم هایشان و روح هایشان ، که جسمها در راه تو بود. دست و پا و چشم و گوش آنها یک لحظه راکد نماند و روحشان یک لحظه قرب غیر تو را نپزی رفت .

پس از آن همه مرور و این همه توجه و این همه نیاز و طلب ، دوباره به گفت و گو می پردازد و زیر پای خویش را محکم می کند، که این همه بار نیاز و این همه طلبت را با خود دارد.

الهی و سیدی و عزتک و جلالک لئن طالبتنی بذنوبی لا طالبنک بعفوک ولئن  
طالبتنی بلؤ می لاطالبنک بکرمک ؛

معبود من و بزرگ من ! به عزت تو سو گند و به بزرگی تو قسم ، که اگر مرا  
در برابر ذنب ها و جرم هایم مطالبه کنی ، من تو را با عفو تو مطالبه می کنم . و  
اگر مرا با پستی و فرومایه گی ام بگیری ، تو را با کرامت و لطفت هوا هم گرفت  
و لئن اءدخلتنی النار لاخبرن اءهل النار بحبی لک ؛

اگر مرا به آتش بکشی ، به آنها که در آتش هستند خواهم گفت که من عاشق  
او بوده ام و او را دوست داشته ام . آنها را از عشقم آگاه خواهم کرد . آخر  
خدای من ! اگر تو فقط برای دوستانت و فرمانبر دارانت آمرزش داشته باشی ،  
پس گناهکاران به چه کسی پناه بیاورند...

اگر تو جز به وفاداران به خودت ، کرامت نکنی ، پس بدکارها از آنچه کسی  
کمک بخواهند .

خدای من ! مرا اگر به آتش بیندازی ، دشمن تو شیطان شاد می شود ، که  
یکی را ربودم و اگر مرا به بهشت برسانی رسول را بر خوشحالی دشمنت ترجیح  
می دهی و سرور رسولت را بیشتر دوست داری .

من از تو می خواهم تمام دلم را از خودت پرکنی تا به سوی غیر تو نروم .  
من از تو خشیت رامی خواهم نه خوف را و ترس را . من دیگر نه از ظلم تو می  
ترسم ، که تو را شناخته ام چقدر مهربانی و نه از جرم خودم وحشت دارم ، که  
کرامت تو را دیده ام که بزرگواری . من از تو خشیت را می خواهم و همیت را  
و خشوع را . درک عظمت تو و احساس بزرگی تو می تواند این خشیت را در  
من بگذارد . منی که از یک کوه بلند و از یک رود عظیم و یک دریا به خشیت  
می رسم . من از تو خشیت را می خواهم و باور به دستور و گرایش به خودت

را. می خوانم که غم نت تو باشی و شوقم و نیازم به سوی تو باشد. ای صاحب جلال و اکرام! تو مرا از محبوب هایم ببر و از عشق بکن و دیدار و لقاء خودت را بر من محبوب کن تا من لذت این خطاب را حس کنم؛ **یاایها الانسان انك كادح الی ربك كد حافملاقیه** <sup>(44)</sup> تو گفته ای تا از آنها ستم کرده اند بگذریم و با این گذشت آنها را بسازیم. ما در مال تو و در ملک تو کرده ایم. ما برای تو بودیم و تو از ما به ما نزدیکتری.

باز تو خودت دستور داده ای که سائلی را و محتاجی را دست خالی باز مگردانیم. من از تو می خواهم و سائل تو هستم، مرا جز با نیازهایم باز مگردان. باز تو خود دستور داده ای که به برده ها رحم کنیم و محبت کنیم، ما همه بنده ی تو، وابسته به تو هستیم. تو گردن های ما را از زنجیرها و اسارت ها و آتش ها بازکن.

یا مفزعی عند کربتی؛

ای پناهگاه من در هنگام سختی و ای فریادرس من به وقت گرفتاری، من به سوی تو رو آوردم و به تو پناه آوردم، جز از تو، از دیگری گشایش مکی خواهم.

توبه من برس، تو بر من راه گشا، ای کسی که کم ها را می پذیری و زنجیرها و اسیرها را باز می کنی و از جرم های زیاد می گذری. تو کم من را بپذیر و از زیاد من بگذر، که تو مهربان و چشم پوشی.

و آخرین فراز دعا اینکه:

اللهم انی اءسئلک ایمان و عشقی را می خواهم که به خاطر آن عشق، تو پاسدار و مباشر دلم باشی. به خاطر این خانه را نگهداری کنی. و من از تو

شناخت و یقین را می‌خواهم تا با آنچه که دارم به سوی آنچه که باید داشته باشم رو بیاورم . یا ارحم الراحمین .

در آخرین فراز پس از فرازهای توجه ،

حیرت ،

امن ،

حمد،

اقرار،

اعتزاز،

و طلب

و توجه به خستگی‌ها و بررسی و آزدگی‌ها،

ایمان ،

توحید،

خواسته‌های جامع ،

پس از این فرازها و این جریان‌های حساب شده ، به آخرین شکی می‌رسیم که در یقین راه می‌یابد و به هدایتی می‌ترسیم که آخرین شکی می‌رسیم که در یقین راه می‌یابد و به هدایتی می‌رسیم که آخرین جلوه‌های شرک را روشن می‌کند و به طلبی می‌رسیم که او مباشر و کارگذار دل ما

می‌سازد.

در این جمله ، ایمان را می‌خواهد، ولی ایمانی که او را مباشر و همراه قلب ، بسازد، نه ایمانی که خودش دکان شیطان باشد و دستاویز تو.

و یقین را می خواهد، اما یقینی که در جایگاه خود نشسته باشد و دروغ نباشد، که یقین صادق دو علامت دارد؛ هم پرده ها را می شکند که چشم نادیدنی ها را ببیند وهم وسعت روحی و شرح صدور می دهد که رنج ها تو را در هم نیچند. و این دو بی نتیجه همان دیدارها و شهودهاست که با اولین مرحله یقین در انسان شکل می گیرد، که : قلو تعلمون علم الیقن لترون الجهیم .

1- خیال می کنید به بهشت راه می یابید، با آن که هنوز به شما نرسیده گرفتاری ها و رنج هایی که به پیشینیان رسید و آنها را گرفت و تکان داد و زیر و رو شدند و به زلزله افتادند تا پیامبر و کسانی که با او بودند بگویند: یاری و نصر در کجاست ، **متی نصرالله...الا ان نصرالله قریب .**

در این آیه دو نکته است : یکی این که گرفتاری هایی که انسان را می گیرند و او را تکان می دهند و می لرزانند. به این که می لرزنتند. به این خاطر به او می رسند که او در جستجو نرسیده اند. این ها به جای این که در گرفتاریها خورد شوند و بشکنند، می توانند از زلزله ها به دنبال نصر راه بیفتند و به نصر و یاری حق چشم بدوزند.

نکته ی دیگر پس از این مرحله از طلب و جست و جو، باز نصر واصل نیست ، نرسیده است که نزدیک است . نصرالله قریب ،

باید مرحله ی دیگر بگذرد و این جست و جو و طلب ، به عمل و تصمیم تبدیل شود تا به نصر خدا واصل شوند وگرنه با اینکه نصر نزدیک است تو منصور نیستی و کاری از پیش نرفته است . کسانی که در جا می سوزند و سوز می زنند، به جایی نمی رسند؛ باید راه افتاد. گندکی که در انبار مانده طعمه ی سوسگ هاست ، ولی هنگامی که راه افتاد و در جای خود نشست ، همان عاملی که او را میپوساندت همان سنبله اش می کند.

2- دخان 51.

3- ابراهیم 72.

4- فرقان 32.

5- مزمل ، 6-2.

6- دو سوره ی مزمل و مدثر، برای تربیت رهبر و روش تربیت او حرف هایی دارند. در سوره مزمل از عواملی گفت و گو می کند که قیام است و ترتیل است و تسبیح است و یاد نشانه های اوست و انقطاع از غیر اوست .

چون هنگامی یاءس و یا جامه ی بلند فراموشی ، انسان به سکوت و خلوتی می رسند که می تواند در آن معبد، پیوندی و نیایشی داشته باشد. آنهاکه روز پرشوری دارند و داد و ستدها دارند، باید ریشه در شب داشته باشند. کسی که روز را به خلق می گذراند، باید شب را با حق باشد وگرنه کم می آورد و شکسته می شود و می ماند.

و با ان روش زمینه سازی برای انتخواب ، این رسالت سنگین ، در این وسعت و این عمق و این روش ، به این عبودیت و پیوند نیازدارد.

7- فرقان ، 58.

8- صبحی صالح ، نهج البلاغه ، من غریب کلامه ح 9، ص 515.

9- فرقان ، 32.

10- و عزتی و جلالی و ارتفاعی علی عرشی لاقطعن امل کل امل سوای . کافی ، ج 2، ص 66 ح 7.

11- کافی ، ج 5 ص 83 ح 2.

12- کافی ، ج 2 ص 446 تا ص 468 باب فضل الدعا و الحث علیه .

13- کافی ج 2 کتاب الدعا، ص 476.

14- مفاتیح الجنان ، دعای عالیہ المضامین .

15- کافی ج 2 باب الاقبال علی الدعا، ص 473.

16- کافی ج 2، من لا تستجاب دعوته ، صص 510 و 511.

17- حيله ها و حائل هایی دارد. می خواهی در این جداکردن با بازی نکند. مکر نقشه کشیدن است .

18- واقه ، 82.

19- بینش مترفی و دقیقی که از قرآن مایه بگیرد می تواند این نکته را احساس کند، که عقوبت ها و عذاب هات نه ظلم خدا هستند و نه تشفی خاطر او ونه حتی عکس العمل ما، که خود عمل ما هستند، که تجزون ما کنتم تعلقون (طور 16) پاداش شما، خود عمل شماست . البته در آیه های هم هست که پاداش شما به خاطر عمل شماست و 20- روم 41

21- اسراء، 100.

22- کافی ج 2 ص 578.

23- در آن آیه هست ؛ لاتطیعوا امر المفسرین الدین بفسدون فی الارض و لایصلحون . شعراء، 151 و 155 هر فسادی از اسراف بر می خیزد و هر کس که مصلح نیست مسرف است و مفسد.

24- کافی ، ج 2، ص 72، ح 3. 25- الهی لو علمت الارض بذنوبی لساخت بی او الجبال لهد تنی . مفاتیح الجنان ، دعای پس از زیارت حضرت رضا علیه السلام .

25- در روایات هست ، در هنگامه ی حساب و بازرسی ، رسول در پیشگاه قدرت حق دست برمی دارد و از روی راءفت به امت خواب زده اش می خواهد که خدای من ! این ها را در برابر



تمام چشمها به حساب مکش و محاکمه مکن که من نمی خواهم افتضاحشان را در برابر چشم ها ببینم .

26- مفاتیح الجنان ، دعای افتتاح .

27- ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس لید یقهم بعض ما کسبوا

لعلهم یرجعون . روم 41. از فسادها به ما چشاند تا مگر باز گردیم .

28- تزهد اءنفسهم و هم کافرون . توبه ، 55.

29- نازعات ، 40.

30- هیچ شده در یک شب ، دزدی به سراغت بیاید و صدای وحشتناکی را شنیده باشی و یا در انتظار دوستی مدت ها صبر کرده باشی و صدای پایش را شنیدی باشی ؟ چگونه از رختخواب و از خوابگاهد بر می خیزی ؟ آرام و نرم و از این دنده به آن دنده ؟ یا با تمام وجود و بی آرام و یک دفعه ناگهانی ؟

تنجافی جنوبهم ، یعنی پهلوها این گونه از خوابگاه ها خالی و جدا می شود و این گونه به پا می ایستد. این حالت آن دلداده هایی است که شب ها برای بیدار شان می کنند.

31 - در روایت است کسانی که از نماز شب محروم می شود باید در روز خود دقت کنند که چه ذنبی و چه حالتی بر آن ها رفته مه به محرومیت رسیده اند.

32- انما یخشی الله من عباده العلمماء. فاطر، 28

33- از گفت و گوی یسد الشهداء با علی فرزندش ؛ راه نینوا. شیخ مفید، ارشاد، ج 2، ص 82.

34- برای شناخت مرض ، به میزان و حجت نیاز داریم و برای عشق به سلامت ، توجه بیه آینده ای که مشروط به سلامت است و برای تحمل داور، شدت درد دخالت دارد و مانباید کمی درد را در امروز حساب بکنیم ؛ چون در حرکت دردها ضریب می گیرند. 3

35- داستان لوط که در برابر فرشته های رحمت و نجات به تنگنا افتاد و گرفتار شد، علامت این محدودیت ماست مه در آن آیه هست :ع فلما جائت رسلنا لوطا سیی ء بهم و ضاق بهم ذرعا. هود، 77.

36- در داستان یوسف ، دعایش در زندان او را به رنج انداخت . در روایت هست که بهتر بود از او نجات می خواست ، نه زندان را.

37- رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه ، بینه 8. انما یخشی الله من عباده العلمماء. فاطر، 28. ان تشکروا یرضه لکم . . زمر 7.

38- بدلوا انعمته الله کفرا و اءحلوا قومهم دارالبوار. ابراهیم 28

39- آل عمران ، 139.

40- 2 لآزينن لهم و لاغوينهم . حجر، 39.

41- يخرجونهم من النور. بقره 252. فاستخف قومه فاطاعوه . زخرف ، 54. جعل اهلها شيعا.

قصص ، 4.

42- انهم فى العذاب مشتركون . زخوف ، 39.

43- انشقاق ، 6.

44- نور، 22.

45- تكاثر، 6.

## فهرست مطالب

2.....	مقدمه
3.....	قرآن
6.....	1. تمرکز و حضور
7.....	3. شناخت موضع و جایگاه خویش
8.....	4. تسلط بر دعاها
9.....	5. زمینه سازی
12.....	2. حیرت و تنهایی
13.....	3. امن
15.....	4. حمد
18.....	5. قصد
21.....	6. اقرار
34.....	8. طلب
40.....	9. خستگی در راه
52.....	10. ایمان
56.....	11. توحید
62.....	12. خواسته ها
75.....	فهرست مطالب